

آزادی و کرامت

(پاسخی به سوالی که در Philosophy Stack Exchange با عنوان «یک دولت دموکراتیک بر چه اساسی می‌تواند پورنوگرافی را ممنوع کند؟» ارسال شده است)

یادداشتی در مورد ترجمه

این متن به زبان‌های ایتالیایی و انگلیسی نوشته شده است و هر دو نسخه مستقیماً توسط من ویرایش شده‌اند: می‌توانم تضمین کنم که آنها به طور کامل منعکس کننده افکار من هستند. برای همه زبان‌های دیگر، از Google Translate استفاده کردم، زیرا فرصتی برای بررسی حرفه‌ای ترجمه‌ها ندارم. از هرگونه خطا یا بی‌دقتی کوچک عذرخواهی می‌کنم. این یک ابزار بسیار کارآمد است و خواننده می‌تواند به طور منطقی به آن اعتماد کند. با این حال، این احتمال وجود دارد که برخی از نکات ظریف افکار من به طور کامل منتقل نشده باشد. با این حال، احساس کردم که ارائه نسخه‌های ناقص بهتر از حذف خوانندگانی است که ممکن است به این تأملات به زبان مادری خود علاقه‌مند باشند. از توجه شما متشکرم و خواندن این مطلب را به شما تبریک می‌گویم.

--

این سوال که آیا یک دولت دموکراتیک می‌تواند پورنوگرافی را ممنوع کند، کاملاً به این بستگی دارد که منظور از "دموکراسی" چیست. اگر دموکراسی صرفاً استبداد اکثریت باشد، پاسخ آن بدیهی است: پورنوگرافی می‌تواند صرفاً به این دلیل که اکثریت آن را می‌خواهند، ممنوع شود، بدون نیاز به هیچ توجیه یا "دلایل" بیشتری. اما اکثریت همیشه عادل یا خردمند نیستند. تاریخ نمونه‌های تکان‌دهنده‌ای از تصمیمات جمعی را ارائه می‌دهد که منجر به اعمال بی‌عدالتی عمیق شده است. به هر حال، این یک پادشاه یا یک مستبد نبود، بلکه اراده جمعیت بود که خواستار مصلوب شدن عیسی شد. و هیچ چیز بهتر از این نشان نمی‌دهد که «فضیلت» جمعی وقتی فرد را ساکت می‌کند، چقدر می‌تواند خطرناک شود. بدیهی است که منظورم این نیست که از نظر اخلاقی، مخالفان منع الکل را با جمعیتی که برای مصلوب شدن او فریاد زدند، برابر بدانم، بلکه فقط می‌خواهم یک الگوی تاریخی تکرارشونده را نشان دهم: خطاپذیری اخلاقی توده‌ها. پویایی‌های مشابهی را می‌توان در سایر مقاطع غم‌انگیز تاریخ مشاهده کرد، جایی که مقامات، از ترس خشم یا وحشت جمعیت، افراد را نه برای عدالت، بلکه برای حفظ محبوبیت خود، یا صرفاً به این دلیل که فاقد قدرت اخلاقی برای مقاومت در برابر فشار جمعیت هستند، قربانی می‌کنند. یکی از این موارد، شکنجه و اعدام آرایشگر میلانی، جیان جیاکومو مورا، در طول طاعون بود، در محاکمه‌ای که بیشتر ناشی از هیستری مردمی و نیاز به یک قربانی بود تا شواهد، همانطور که الساندرو مانزونی در کتاب «داستان بدن‌نامی کولونا» شرح داده است. همانطور که مانزونی می‌نویسد، مقامات نه با عقل، بلکه با ترس از عدم برآورده کردن یک انتظار عمومی، هرچند عجولانه و قطعی، هدایت می‌شدند، با کشف افراد بی‌گناه، کم‌هوش‌تر به نظر رسیدن، و با برانگیختن فریادهای مردم علیه خودشان.

این یادآوری روشنی است از اینکه فشار غیرنهادی از سوی جمعیت چقدر می‌تواند قدرتمند شود. مثال دیگر، تاریخ طولانی محاکمات جادوگران است که در آن ترس، جهل و فشار عمومی منجر به ظلم و ستمی وصف‌ناپذیر شده است. در همه این موارد، «اراده مردم» نه عاقلانه بود و نه عادلانه: آرام کردن آن به قیمت حقیقت، کرامت و جان بی‌گناهان تمام شد. علاوه بر این، اگر کسی اصرار دارد که از اراده اکثریت به عنوان معیار کافی مشروعیت اخلاقی دفاع کند، باید پیامد منطقی زیر را بپذیرد: راه‌حل نهایی قابل قبول خواهد شد، زیرا توسط رژیمی که از طریق انتخابات دموکراتیک و با حمایت میلیون‌ها نفر به قدرت رسیده است، سازماندهی شده است. البته، این به

معنای قابل مقایسه بودن ممنوعیت پورنوگرافی با نسل‌کشی نیست، بلکه فقط برای نشان دادن مغالطه در نظر گرفتن حکومت اکثریت به عنوان یک معیار اخلاقی کافی است. دموکراسی صرفاً حکومت اکثریت نیست: چارچوبی از رویه‌ها است که برای محافظت از افراد در برابر قدرت خودسرانه، از جمله قدرت خودسرانه اکثریت، طراحی شده است. بدون محدودیت‌های اخلاقی و قانونی، به نوعی استبداد در لفافه مشروعیت دموکراتیک، نوعی قدرت تمامیت‌خواه با چهره‌ای مردمی تبدیل می‌شود. برخی ممکن است اعتراض کنند: اگر اکثریت نیست که تصمیم می‌گیرد چه چیزی در یک دموکراسی مشروع است، پس چه کسی این کار را می‌کند؟ این سوال به قلب پارادوکس دموکراتیک ضربه می‌زند. پاسخ، همزمان، بسیار ساده و بسیار پیچیده است.

(۱) از یک طرف، این واقعیت آشکار وجود دارد که قدرت در واقع متعلق به اکثریت است، اما این قدرت مطلق نیست؛ بلکه توسط محدودیت‌هایی محدود شده است. و این یک موضع ضد دموکراتیک نیست. من مطمئنم که هر خواننده عاقلی موافق خواهد بود که باید محدودیت‌های اساسی (اگر بخواهید، اصول عقاید) وجود داشته باشد که در مورد همه اشکال قدرت در جامعه، حتی مشروع‌ترین آنها (دولت‌ها، قضات، پلیس، والدین و غیره) اعمال شود.

(۲) از سوی دیگر، چالش عملی تعریف و تنظیم این محدودیت‌ها یکی از دشوارترین و پایدارترین معضلات فلسفه سیاسی است، مشکلی که حتی بزرگترین ذهن‌ها را نیز به چالش کشیده است.

الکسی دو توکویل نوشت:

< من این را یک اصل کفرآمیز و نفرت‌انگیز می‌دانم که از نظر سیاسی، مردم حق انجام هر کاری را دارند؛ و با این حال من ادعا کرده‌ام که تمام اقتدار از اراده اکثریت سرچشمه می‌گیرد. آیا پس من با خودم در تضاد هستم؟

تقریباً دو قرن بعد، ما هنوز پاسخ قطعی به این سوال میلیون دلاری نداریم: چگونه می‌توانیم دموکراسی را به تجلی اراده اکثریت تبدیل کنیم و در عین حال آن را در برابر شکنندگی خودش ایمن کنیم؟ همانطور که آن اپل‌بام هشدار می‌دهد،

< در شرایط مناسب، هر جامعه‌ای می‌تواند علیه دموکراسی قیام کند. در واقع، اگر تاریخ چیزی را نشان دهد، همه جوامع ما در نهایت این کار را خواهند کرد.

این مشاهده بدبینی نیست، بلکه واقع‌گرایی است. دموکراسی‌ها فقط از طریق کودتا، بی‌ثباتی خارجی یا تجاوز نظامی فرو نمی‌پاشند. گاهی اوقات، آنها به آرامی توسط همان افرادی که ادعا می‌کنند از آنها دفاع می‌کنند، تضعیف می‌شوند. درس روشن است: دموکراسی باید چیزی بیش از اجرای صرف ترجیحات اکثریت باشد. باید سیستمی باشد که از آزادی محافظت کند.

بدیهی است که من تصور نمی‌کنم که در اینجا به چنین سوالات فلسفی عمیقی پاسخ دهم. من صرفاً اشاره می‌کنم که اگر دموکراسی به عنوان سیستمی درک شود که از آزادی‌های فردی محافظت می‌کند، نه صرفاً اعمال ترجیحات اکثریت، در آن صورت ممنوعیت پورنوگرافی نیاز به توجیه دقیقی دارد. همانطور که جان استوارت میل هشدار داد:

< مردم ممکن است بخواهند بخشی از جمعیت خود را سرکوب کنند، و اقدامات احتیاطی در برابر این امر به همان اندازه در برابر هرگونه سوءاستفاده از قدرت دیگر ضروری است.

این کلمات کاملاً جوهره بحث ما را بیان می‌کنند.

گذشته از اینکه مواد جنسی یک اختراع مدرن باشند، به دورترین اعماق دوران باستان برمی‌گردند و در طول اعصار اشکال مختلفی به خود گرفته‌اند، اما همیشه جنبه‌ای جاودان از میل انسانی را منعکس می‌کنند، به اندازه سایر اشکال بیان فرهنگی مانند موسیقی، ریاضیات یا طنز. مورد دوم به ویژه در این زمینه مرتبط است: کمدی، مانند پورنوگرافی، بُعدی از آزادی انسان را آشکار می‌کند که سیستم‌های کنترل را متزلزل می‌کند. آنها اغلب پوچی‌های قدرت را آشکار کرده‌اند یا تابوها و اصول را به چالش کشیده‌اند و به همین دلیل، هر دو بارها سانسور، انگ زده یا ساکت شده‌اند. تمایلات جنسی و خنده یک راز مشترک دارند: هر دو ترس را با لذت از بین می‌برند. و دقیقاً به همین دلیل است که کسانی که با ترس حکومت می‌کنند، همیشه به دنبال ساکت کردن آنها بوده‌اند. با این حال، آنها دوام می‌آورند زیرا به چیزی اولیه و سرکوب‌ناپذیر در روح انسان صدا می‌دهند، چیزی که هیچ حکم یا اصل و اساسی نتوانسته است آن را پاک کند. البته، همه پورنوگرافی‌ها آرزوی هنر بودن ندارند، اما همه موسیقی، همه کمدی یا همه ادبیات نیز چنین نیستند. نکته این است که بیان شخصی، حتی زمانی که تجاری می‌شود، شایسته همان احترام اولیه‌ای است که هر شکل دیگری از خود-بازنمایی مبتنی بر رضایت، برای وجود خود قائل است. مانند هر شکل دیگری از بیان انسانی، نه پورنوگرافی و نه طنز نیازی به توجیه ندارند. بلکه، این ممنوعیت آنهاست که نیاز به استدلال مستدل دارد. جان استوارت میل اظهار داشت:

< تنها هدفی که می‌توان به حق بر هر عضوی از یک جامعه متمدن، برخلاف میلش، قدرت را اعمال کرد، جلوگیری از آسیب رساندن به دیگران است. خیر خود او، چه جسمی و چه اخلاقی، مجوز کافی نیست.

و این صرفاً یک نگرانی نظری نیست: بلکه یکی از ستون‌های اساسی است که یک دموکراسی واقعاً لیبرال بر آن بنا شده است. اگر این اصل را بپذیریم، بار اثبات کاملاً بر عهده کسانی است که به دنبال اعمال ممنوعیت هستند، نه بر عهده کسانی که از آزادی فردی دفاع می‌کنند. به عبارت دیگر، اصل اساسی یک جامعه آزاد این است که آزادی فردی نیازی به توجیه خود ندارد. با این حال، باید توجه داشت که مرز بین انتخاب‌های فردی و انتخاب‌هایی که بر دیگران تأثیر می‌گذارند، همیشه مشخص نیست. در واقع، این تمایز یکی از عمیق‌ترین و پایداری‌ترین چالش‌ها را در فلسفه سیاسی ایجاد می‌کند.

بنابراین، سوال کلیدی در یک چارچوب دموکراتیک این نیست که «چرا باید پورنوگرافی مجاز باشد؟»، بلکه همانطور که به درستی پرسیده شده است، «آیا دلایل موجهی برای ممنوعیت آن وجود دارد؟» است. پاسخ کوتاه این است که در یک جامعه آزاد، هر بزرگسالی که رضایت خود را اعلام کند، باید آزاد باشد تا تمایلات جنسی خود را مطابق با طبیعت و خواسته‌های خود ابراز کند. تماشا یا تولید پورنوگرافی کاملاً در این اصل قرار می‌گیرد. همانطور که هیچ کس مجبور به تماشا یا بازی ورزشی نیست، هیچ کس مجبور به تماشا یا شرکت در پورنوگرافی نیست. اما ممنوع کردن آن به دلایل اخلاقی به معنای تحمیل دیدگاهی از تمایلات جنسی به همه است که جهانی نیست، بلکه فقط یک دیدگاه ذهنی است. البته، این تشابه با ورزش کاملاً مناسب نیست، زیرا پورنوگرافی نه تنها کسانی را که نمی‌خواهند (بزرگسالان بی‌علاقه) یا نباید (افراد زیر سن قانونی) به آن دسترسی داشته باشند، بلکه کسانی را که از آن لذت می‌برند نیز می‌تواند آزار دهد، اما فقط در لحظات و زمینه‌های خاص انتخاب خودشان: حتی کسانی که از پورنوگرافی قدردانی می‌کنند، مایل به نمایش ناخواسته در خارج از زمان‌هایی که به طور فعال به دنبال آن هستند، نیستند. همانطور که در کتاب جامعه خردمندانه آمده است: «برای هر چیزی زمانی وجود دارد». اما این به خودی خود استدلالی علیه پورنوگرافی نیست، بلکه مسئله‌ای مربوط به تنظیم و دسترسی به آن است. واضح است که باید با دقت خاصی قانون‌گذاری شود.

اکنون می‌توانیم ایرادات اصلی را بررسی و آنها را به طور انتقادی تجزیه و تحلیل کنیم، زیرا همانطور که دیده‌ایم، این تنها راه معنادار برای پاسخ به این سوال است.

(1) آیا پورنوگرافی خطرناک است؟

یک انتقاد مکرر این است که پورنوگرافی خطرناک است، چه برای کسانی که آن را تولید می‌کنند و چه برای کسانی که آن را مصرف می‌کنند.

(1.1) برای کسانی که آن را تولید می‌کنند خطرناک است؟

بگذارید کاملاً واضح بگویم: با توجه به گستردگی صنعت سرگرمی بزرگسالان، باور به اینکه مشکلات جدی وجود ندارند، غیرواقع‌بینانه خواهد بود. برخی از این مسائل، از جمله فشار روانی، دستکاری عاطفی و شرایط کاری غیراخلاقی، بدون شک جرم هستند. به همین دلیل، کم‌اهمیت جلوه دادن شدت چنین سوءاستفاده‌هایی با این استدلال که اجراکنندگان همیشه گزینه رد کردن را داشته‌اند، نه تنها سطحی، بلکه خطرناک است. هیچ بحث جدی در مورد این مسائل نمی‌تواند بر چنین ساده‌سازی‌های بیش از حدی متکی باشد. این دیدگاهی نیست که من دارم و قصد دفاع از آن را در اینجا ندارم. سوءاستفاده‌ها نه تنها سزاوار محکومیت اخلاقی، بلکه مستحق پیگرد قانونی با قاطعیت کامل هستند. در یک زمینه تجاری، پویایی‌ها مانند یک رابطه جنسی خصوصی نیستند. اگر محیط ناسالم باشد، یک اجراکننده ممکن است احساس کند که تحت فشار است که نگوید "این نه" یا "امروز نه"، صرفاً به این دلیل که در یک محیط پردرآمد، ساختاریافته و مملو از انتظارات است. هر دو موقعیت نگرانی‌های اخلاقی مهمی را ایجاد می‌کنند. مورد اول به دلایلی که کاملاً واضح هستند، مشکل‌ساز است: رضایت باید خاص باشد، نه فقط عمومی. اما مورد دوم (احساس ناتوانی در گفتن "امروز نه") به همان اندازه مهم است. منطقی است که فرض کنیم حتی پارانرژی‌ترین و با اعتماد به نفس‌ترین افراد از نظر جنسی، لحظاتی را تجربه می‌کنند، گاهی اوقات دوره‌های طولانی، که میل در آنها محو می‌شود. و این نیز شایسته احترام است. میل فصل‌های خود را دارد، و آزادی به معنای احترام گذاشتن نه تنها به لحظاتی است که به روشنی می‌درخشد، بلکه به لحظاتی که کم‌نور می‌شود یا بی‌سروصدا فروکش می‌کند نیز هست. حق نداشتن احساس میل، نقص نیست: این جنبه‌ای از انسانیت ماست، و جنبه‌ای است که نباید با ریتم تولید یا انتظارات دیگران پاک شود. این امر، موقعیت را حساس‌تر از رابطه جنسی معمولی می‌کند، و درست است که زمینه‌های تجاری ممکن است بیشتر در معرض چنین خطراتی باشند. اما توجه به این نکته نیز ضروری است که همین پویایی‌ها، به طرز غم‌انگیزی، می‌توانند در زمینه‌های خصوصی ناسالم و با شدت بسیار بیشتری نسبت به پورنوگرافی حرفه‌ای رخ دهند، جایی که حتی رفتار غیراخلاقی نیز توسط ماهیت عمومی عمل محدود می‌شود. مانند سایر محیط‌های کاری بالقوه خطرناک، ایمنی واقعی به قوانین صحیح، هوش، همدلی و آگاهی اخلاقی کسانی که این فرآیند را مدیریت می‌کنند و قراردادهای خوب نوشته شده بستگی دارد.

بیان جنسی، مانند همه اشکال صمیمیت انسانی، همیشه باید آزاد بماند، هرگز بدهکار نباشد. هیچ‌کس، تحت هیچ شرایطی، نباید از نظر اخلاقی احساس کند که موظف به ارائه بدن خود است. تبدیل میل به وظیفه، خاموش کردن روح آن است. البته، انتخاب برای بخشیدن خود، حتی بدون میل، می‌تواند عملی از روی محبت یا سخاوت باشد (اگرچه از نظر انسانی جای سوال دارد؛ و چه اتفاقی می‌افتد اگر هر دو طرف فقط برای خشنود کردن دیگری عشق‌بازی کنند؟ نتیجه، به طرز طعنه‌آمیز و متناقضی، این است که هیچ‌کس راضی نیست). اما این باید همیشه یک انتخاب باقی بماند، نه یک انتظار. گشودگی ذهنی به لذت، وقتی اصیل و آزاد باشد، مطمئناً می‌تواند صمیمیت را غنی کند، اما هرگز نباید با تعهد اشتباه گرفته شود. یک تفاوت اخلاقی اساسی بین یک تعهد حرفه‌ای که می‌توان بدون شرمساری آن را لغو کرد و یک انتظار اخلاقی که امتناع را به گناه تبدیل می‌کند، وجود

دارد. در مدل‌های مردسالارانه ازدواج، نه گفتن اغلب شما را "خودخواه" می‌کند. البته، این به معنای یکسان دانستن این دو حوزه نیست. اما اگر صادق باشیم، باید بپذیریم که اجبار عاطفی و انتظار اخلاقی می‌توانند در روابط خصوصی نسبت به زمینه‌های حرفه‌ای تنظیم‌شده، مودیان‌تر عمل کنند. تفاوت در پیامدهای اخلاقی امتناع از این عمل است. در زمینه‌های حرفه‌ای سالم، یک اجراکننده می‌تواند در هر لحظه بدون اینکه از نظر اخلاقی ناکارآمد تلقی شود، کناره‌گیری کند. ممکن است عواقب اقتصادی داشته باشد، اما هیچ‌کس کرامت او را زیر سوال نمی‌برد. «نه» گفتن او ارزش او را لکه‌دار نمی‌کند. و خیال‌پردازی‌های او، اگر آزادانه بیان شوند، نباید او را با شرمساری مواجه کنند. آزادی در پنهان کردن بدن خود و آزادی در آشکار کردن خواسته‌های خود، دو روی یک کرامت هستند. در یک ازدواج سمی، که بر اساس وظیفه و انتظار شکل گرفته است، همان «نه» می‌تواند با احساس گناه، فشار عاطفی یا ناامیدی خاموش مواجه شود. هزینه آن مالی نیست، بلکه رابطه‌ای است: محبت، عزت یا آرامش ممکن است کنار گذاشته شود. یک شخص، خدمت نیست. آزادی جایی پایان می‌یابد که در دسترس بودن فرض شود، و جایی که آزادی پایان می‌یابد، کرامت نیز پایان می‌یابد.

مطمئناً، برخی ممکن است استدلال کنند که وجود جرایم جدی باید برای توجیه ممنوعیت کامل کافی باشد. آنها ممکن است ادعا کنند که هر کسی که به اندازه کافی صادق و روشن بین باشد تا بدیهیات را تصدیق کند (که باور به اینکه پدیده‌ای جهانی با این اندازه از مسائل جدی مصون مانده است، قابل قبول نیست) یا باید با رادیکال‌ترین طرفداران منع مصرف کنار بیاید، یا به بی‌تفاوتی وحشتناک متهم شود. اما این نوع تفکر، هر واقعیت پیچیده‌ای را به یک منطق دوتایی تقلیل می‌دهد. همانطور که در ادامه استدلال خواهم کرد، حداقل دو حقیقت وجود دارد که هرگز نباید فراموش شوند:

۱) اول، اینکه جرایم بسیار جدی، متأسفانه، در هر حوزه انسانی، حتی در حوزه‌هایی که شریف‌ترین حوزه‌ها محسوب می‌شوند، وجود دارد. تنش بین رضایت رسمی و آزادی واقعی و بدون قید و شرط، مشکلی منحصر به پورنوگرافی نیست: می‌تواند در بسیاری از حوزه‌ها، از جمله ازدواج، که در آن فشار عاطفی، انتظارات اجتماعی یا وابستگی مالی ممکن است عمیقاً بر انتخاب‌های فرد تأثیر بگذارد، بروز کند. با این حال، ما ازدواج را به دلیل موارد آسیب‌شناختی آن ممنوع نمی‌کنیم. ما اهمیت آن را تشخیص می‌دهیم و برای محافظت از کسانی که در آن آسیب‌پذیر هستند، تلاش می‌کنیم. همین استدلال باید در اینجا نیز اعمال شود. دوم) دوم اینکه، احتمال بروز مشکلات جدی نمی‌تواند ممنوعیت چیزی را توجیه کند که برای بسیاری از مردم، نه تنها نوعی بیان یا زیبایی، بلکه بُعدی عمیقاً شخصی و حیاتی از زندگی را نشان می‌دهد، دقیقاً مانند ایمان برای یک مؤمن. در هر دو مورد، ما با حوزه‌های صمیمانه‌ای از معنا سروکار داریم که نمی‌توان از بیرون در مورد آنها قضاوت کرد. همانطور که ما برای مشروعیت داشتن، انطباق یک ایمان با هنجارهای جمعی را مطالبه نمی‌کنیم، نباید چنین چیزی را از بیان جنسی نیز مطالبه کنیم.

ممنوعیت، به دور از حل مشکلات مورد بحث در بالا، مشکلات دیگری را ایجاد می‌کند، که به همان اندازه جدی هستند و با انکار آزادی برای کسانی که نمایش برای آنها یک نیاز وجودی عمیق است، آغاز می‌شود. از بین بردن مشکلات با از بین بردن کل زمینه‌ای که آنها را در بر می‌گیرد، مانند تلاش برای "درمان" سرطان با کشتن بیمار است؛ یا مانند امتناع از خوردن، پوشیدن یا استفاده از تلفن به منظور از بین بردن هرگونه خطر حمایت از اعمال غیراخلاقی. در عوض، ما باید به امکان از بین بردن شر در عین حفظ آنچه خوب، آزاد و شایسته وجود است، اعتقاد داشته باشیم. دقیقاً در چنین مواردی است که تشخیص ضروری می‌شود.

اگرچه جرایم باید با قاطعیت کامل محکوم و تحت پیگرد قانونی قرار گیرند، اما این موارد ممنوعیت پورنوگرافی را توجیه نمی‌کنند. تاریخ نشان می‌دهد که ممنوعیت‌های آشکار، تقاضا را از بین نمی‌برند. آنها تقاضا را به بازارهای زیرزمینی هدایت می‌کنند که تشخیص، پیشگیری یا مجازات سوءاستفاده در آنها دشوارتر است. هیچ دلیلی وجود

ندارد که باور کنیم پورنوگرافی یک استثنا است. البته، این بدان معنا نیست که مقررات همیشه پاسخ درست است. برخی از بازارها سزاوار ممنوعیت هستند (مانند قاچاق انسان، استثمار کودکان یا مواد مخدر) زیرا آسیبی که ایجاد می‌کنند ذاتی است و نمی‌توان از طریق نظارت آن را از بین برد یا کاهش داد. با این حال، این مورد در مورد پورنوگرافی صدق نمی‌کند: برخلاف بازارهای ذاتاً مضر، این بازار می‌تواند با مقررات مناسب، تضمین شرایط کاری منصفانه، رضایت آگاهانه و غربالگری‌های بهداشتی اجباری، با خیال راحت فعالیت کند. قانونی بودن، کمال را تضمین نمی‌کند، اما امکان شفافیت و نظارت را فراهم می‌کند. بخشی که در فضای باز فعالیت می‌کند، می‌تواند تکامل یابد، بهبود یابد و مطابق با استانداردهای اخلاقی باشد. در سال‌های اخیر، توجه به این مسائل به طور قابل توجهی افزایش یافته است. و اگر این هنوز ناکافی تلقی می‌شود، به جای درگیر شدن در جنگ‌های صلیبی منع‌کننده، اگر فعالان برای صدور گواهینامه‌های اخلاقی سختگیرانه‌تر تلاش کنند، بدون انکار آزادی کسانی که تصمیم می‌گیرند بخشی از آن باشند، بسیار سازنده‌تر خواهد بود.

نگرانی‌ها در مورد جرایم قابل درک و مشروع است. با این حال، استدلال مبنی بر اینکه پورنوگرافی باید به این دلیل ممنوع شود، به همان اندازه پوچ خواهد بود که استدلال شود کلیسا باید به دلیل وجود افراد سوءاستفاده‌گر در آن لغو شود (و باید توجه داشت که این جرایم بسیار جدی‌تر از هر چیزی است که ممکن است در پورنوگرافی حرفه‌ای رخ دهد، به دلایلی که ترجیح می‌دهم حتی نام نبرم، اگرچه برای همه شناخته شده است). واضح است که این یک پاسخ غیرمنطقی و ناموجه خواهد بود. حفظ چیزی که برای بسیاری از مردم ارزش عمیقی دارد، در حالی که مستلزم نظارت اخلاقی قوی است، خیانت به درد قربانیان نیست، انکار نیست، بلکه تشخیص است: توانایی جدا کردن آنچه باید محکوم شود از آنچه هنوز شایسته وجود است. همین امر در مورد خانواده نیز صادق است، که مسلماً مقدس‌ترین نهاد در جامعه بشری، مهد عشق و مراقبت است. و با این حال، وقتی خانواده سمی می‌شود، می‌تواند به بستری برای مخرب‌ترین سوءاستفاده‌های عاطفی و جسمی نیز تبدیل شود. آیا باید به همین دلیل خانواده را از بین ببریم؟ البته که نه. زیرا می‌دانیم که ارزش آن، برای میلیون‌ها زندگی، همچنان عظیم است و پاسخ به درد، نابودی نیست، بلکه عدالت است. ما آنچه را که معنادار و زیباست، برای مجازات کسانی که به آن خیانت کرده‌اند، نابود نمی‌کنیم. ما تلاش می‌کنیم تا آنچه را که هنوز شایسته وجود است، التیام بخشیم، محافظت کنیم و حفظ کنیم.

با پیروی از منطقی که به جای اصلاح، لغو می‌کند و به جای فهمیدن، ساده‌سازی می‌کند، باید کار، ورزش، موسیقی، آموزش، گردشگری، بازی‌ها، داوطلبی یا عملاً هر فعالیت یا نهاد انسانی را ممنوع کنیم، زیرا جرایم می‌توانند در هر زمینه‌ای رخ دهند. حتی خیریه، یکی از شریف‌ترین فعالیت‌های بشریت، درگیر رسوایی‌های جدی شده است. رسوایی آکسفام در هائیتی را در نظر بگیرید، جایی که برخی از فعالان بشردوستانه از قدرت خود برای استثمار زنان آسیب‌پذیر سوءاستفاده کردند. آیا باید به این دلیل خیریه را ممنوع کنیم؟ نه، البته که نه. مشکل خود خیریه نیست، بلکه افرادی هستند که در آن افراد آسیب‌پذیر را طعمه قرار می‌دهند.

همین استدلال در مورد پورنوگرافی نیز صدق می‌کند: نیاز به مقررات روشن در این صنعت دلیلی برای ممنوعیت نیست، بلکه راهی برای تضمین حمایت از افراد درگیر است، درست مانند هر زمینه دیگری. علاوه بر این، همانطور که مقیاس این پدیده، باور به اینکه سوءاستفاده هرگز رخ نمی‌دهد را غیرمنطقی می‌کند، هیچ دلیلی هم وجود ندارد که فرض کنیم سوءرفتار در این صنعت شایع‌تر از محیط‌های کاری سنتی است، جایی که انواع مختلف سوءاستفاده، اغلب پشت درهای بسته و دور از نظارت عمومی، به روش‌هایی که دقیقاً به این دلیل که این محیط‌ها محترم و غیرقابل بحث تلقی می‌شوند، پنهان می‌مانند.

در همین لحظه، هزاران نفر بدون اقدامات ایمنی مناسب در سایت‌های ساختمانی کار می‌کنند، واقعیتی که هر ساله منجر به هزاران مرگ می‌شود. با این حال، ما خواستار ممنوعیت ساخت و ساز نیستیم، زیرا هم ارزش اجتماعی آن و هم امکان بهبود ایمنی از طریق مقررات را به رسمیت می‌شناسیم. چرا باید با پورنوگرافی، که در آن خطرات قابل مقایسه نیستند، طوری رفتار شود که گویی خطرناک‌تر است؟

برخی از آسیب‌ها در قانون نوشته نشده‌اند. همه زخم‌ها جرم نیستند، اما با این وجود زخم هستند. بنابراین مهم هستند. آیا محیط‌هایی در پورنوگرافی وجود دارند که سمی باشند؟ ناگزیر، در جایی، پاسخ همیشه مثبت است. هیچ حوزه انسانی با این اندازه نمی‌تواند کاملاً عاری از چنین مشکلاتی باشد. اما این دلیلی برای محکوم کردن کل قلمرو بیان جنسی نیست. آیا این خطر وجود دارد که برخی از پورنوگرافی نه برای کشف میل، بلکه برای پشیمانی کردن آن استفاده کنند؟ بله، البته که وجود دارد. دنیا پر از افرادی است که به آنچه نمی‌فهمند آسیب می‌رسانند. بسیار مراقب باشید: این موضوع به این بستگی ندارد که یک صحنه چقدر صریح باشد یا فانتزی چقدر شدید باشد. وقتی زنی تصمیم می‌گیرد که خواسته‌های عمیق خود را آزادانه بیان کند، حتی جسورانه‌ترین و وحشی‌ترین آنها، مهم این است که آنها متعلق به او باشند، نه اینکه مجبور به انجام آن شود. و این آزادی شامل همه چیز می‌شود: حق پذیرش جسورانه تمایلات جنسی خود یا رد کامل آن. هر دو انتخاب (و هر چیزی که بین این دو قرار دارد) مشروع هستند. آزادی او، خودمختاری او در انتخاب اینکه آیا و چگونه تمایلات جنسی خود را زندگی کند، شادی او: اینها هستند که تفاوت را ایجاد می‌کنند. (و این حقیقت بسیار فراتر از پورنوگرافی است.) در نهایت، همانطور که ما ازدواج را به این دلیل که برخی افراد آن را به چیزی سمی تبدیل می‌کنند (بدون اینکه از نظر فنی مرتکب جرمی شوند) غیرقانونی نمی‌دانیم، نباید پورنوگرافی را نیز به این دلیل که برخی از آن سوءاستفاده می‌کنند، یا به این دلیل که آن را به یک ماشین پول‌سازی صرف تقلیل می‌دهند، ممنوع کنیم، چیزی را که می‌تواند عمیق‌ترین وجود یک فرد را گرمی بخشد، به چیزی توخالی، بی‌روح، عاری از معنا، و کور نسبت به زیبایی‌هایی که باید آشکار می‌کرد، تبدیل می‌کند.

از سوی دیگر، وجود سوء رفتار جدی، که از نظر آماری در هر تلاش بزرگ انسانی اجتناب‌ناپذیر است، واقعیت تجربیات مثبت و عمیقاً معنادار را نفی نمی‌کند: بسیاری از افراد در این صنعت، حتی پس از ترک این عرصه، زمانی که هرگونه علاقه مالی حداقل یا وجود ندارد، آشکارا در مورد رضایت شخصی خود صحبت می‌کنند. و مانند رانندگان فرمول ۱، آنها ممکن است نه از روی پشیمانی، بلکه صرفاً به این دلیل که احساس می‌کردند زمان شروع فصل جدیدی از زندگی فرا رسیده است، شاید تحت تأثیر نگرانی‌های خانوادگی یا سایر دلایل شخصی، این کار را ترک کنند. این توصیفات مثبت، واقعیت‌هایی هستند که نمی‌توان نادیده گرفت. برخی ممکن است این را به عنوان یک دیدگاه ساده‌لوحانه یا «رمانتیک» از پورنوگرافی رد کنند، اما آنچه واقعاً ساده‌لوحانه است، این فرض است که خواسته‌ها، انگیزه‌ها و آرزوهای انسان را می‌توان به یک روایت واحد و ساده‌انگارانه تقلیل داد. این ایده که هر زنی که در مورد تجربه خود در پورنوگرافی مثبت صحبت می‌کند، صرفاً برای سود مالی این کار را انجام می‌دهد، ادعایی غیرقابل ابطال است. همانطور که کارل پوپر توضیح داد، نظریه‌ای که قابل آزمایش تجربی نباشد، از نظر علمی معتبر نیست. اگر هر شهادت مثبتی به طور خودکار به عنوان تحت تأثیر منافع مالی رد شود، هیچ مشاهده ممکن وجود ندارد که بتواند این نظریه را رد کند. این بدان معنا نیست که هر گزاره‌ای باید بدون انتقاد پذیرفته شود، اما رد کردن همه شهادت‌های مثبت از پیش، به عنوان یک اصل، به معنای اتخاذ یک موضع جزمی به جای یک موضع منطقی است. و جزم، نه عقل، دشمن واقعی فهم است.

با بازگشت به سوال خطر، شایان ذکر است که بسیاری از فعالیت‌های پذیرفته‌شده اجتماعی، خطرات بسیار بیشتری نسبت به پورنوگرافی دارند، مانند مسابقات اتومبیل‌رانی، کوهنوردی شدید یا اکتشافات علمی در محیط‌های مرگبار مانند آتشفشان‌ها و غارها. این فعالیت‌ها خطرناک هستند، اما جامعه خواستار لغو آنها نیست، زیرا خطر

داوطلبانه و آگاهانه است. هر کسی به روش‌های مختلفی معنا پیدا می‌کند: آنچه ممکن است برای برخی بی‌ملاحظه یا پوچ به نظر برسد، برای برخی دیگر، زندگی به کمال است. بنابراین، مخالفت با پورنوگرافی اغلب کمتر به آسیب‌های قابل اثبات مربوط می‌شود و بیشتر ریشه در ناراحتی فرهنگی با ابراز جنسی دارد. در یک جامعه آزاد، هیچ توجیهی برای ممنوعیت فعالیت بزرگسالانه توافقی صرفاً به این دلیل که برخی آن را خطرناک یا غیرعقلانه می‌دانند، وجود ندارد. کسانی که واقعاً اهمیت می‌دهند باید استدلال ارائه دهند، نه اینکه محدودیت‌هایی اعمال کنند.

1.2) برای کسانی که آن را تماشا می‌کنند خطرناک است؟

یک استدلال رایج این است که پورنوگرافی ممکن است بر سلامت روان تأثیر بگذارد. اگرچه پورنوگرافی می‌تواند اثرات منفی داشته باشد، به خصوص بر روی افراد آسیب‌پذیر از نظر روانی، من اغلب از خود می‌پرسم که آیا رفتارهای عمیقاً پرخاشگرانه، بی‌ادبانه و ناامیدکننده‌ای که معمولاً در جامعه دیده می‌شود، می‌تواند حداقل تا حدی ناشی از سرکوب جنسی باشد. اگرچه من ادعای تخصص در روانشناسی ندارم، اما این یک سوال فلسفی مشروع است که آیا نیازهای جنسی برآورده نشده، در صورت طولانی شدن، ممکن است به عدم تعادل عاطفی کمک کند. این به معنای ادعای یک نتیجه‌گیری قطعی نیست، بلکه برای برجسته کردن یک عدم تقارن فلسفی است: ما آسیب بالقوه پورنوگرافی را بررسی می‌کنیم در حالی که به ندرت پیامدهای روانی بالقوه فقدان آن را در زمینه‌های خاص، به ویژه هنگامی که این فقدان ناشی از شرم یا گناه درونی شده باشد، در نظر می‌گیریم.

با این حال، برخلاف ادعاهای هشداردهنده در مورد پورنوگرافی، اذعان می‌کنم که دیدگاه من یک فرضیه است، نه یک قطعیت. همچنین شایان ذکر است که قصد من انتقاد از خود پرهیز نیست، که یک انتخاب مشروع و شخصی است که برای بسیاری از افراد، ممکن است هیچ پیامد منفی نداشته باشد. نکته من صرفاً این است که برای کسانی که در رابطه نیستند و فحشا را رد می‌کنند و رابطه جنسی گاه به گاه برایشان یک گزینه مطلوب یا در دسترس نیست، جایگزین‌های عملی محدود هستند. در چنین مواردی، انتخاب به نوعی خود-تحریک‌کنندگی، که ممکن است شامل پورنوگرافی باشد، یا پرهیز از رابطه جنسی برمی‌گردد. این به این معنی نیست که پورنوگرافی نیاز به صمیمیت را برآورده می‌کند: اینطور نیست. اما در شرایط خاص، ممکن است به عنوان یک سوپاپ فشار عمل کند: راهی برای تخلیه تنش انباشته شده و حفظ تعادل درونی کارآمد، و جلوگیری از فشار روانی در جایی که سرکوب ممکن است در غیر این صورت منجر به پریشانی شود. این یک ایده‌آل نیست؛ بلکه صرفاً یک واقعیت انسانی است. اگر قرار است در مورد آسیب‌های احتمالی بحث کنیم، باید آنها را منصفانه بسنجیم، نه اینکه فرض کنیم پرهیز ذاتاً خنثی است در حالی که پورنوگرافی ذاتاً مضر است، و ارزش دارد بپرسیم که آیا خطرات منتسب به پورنوگرافی واقعاً از خطرات مرتبط با پرهیز طولانی مدت یا اجباری بیشتر است یا خیر.

به طور خاص در مورد مسئله درک تحریف شده از تمایلات جنسی، انکار نمی‌کنم که برای برخی از افراد، به ویژه کسانی که با تفکر انتقادی دست و پنجه نرم می‌کنند، پورنوگرافی می‌تواند اثرات منفی مانند ایجاد انتظارات غیرواقعی داشته باشد، اما این چیزی نیست که مختص پورنوگرافی باشد، فرقه کمال در رسانه‌های اجتماعی یا تصاویر ایده‌آل در فیلم‌ها و سریال‌های

جریان اصلی را در نظر بگیرید. چیزی که ما با اطمینان می‌دانیم این است که رسانه‌های اجتماعی اعتیادآور هستند و دیدگاه‌های تحریف‌شده‌ای از واقعیت را ترویج می‌دهند. فقط گسترش نظریه‌های توطئه مانند رد شیمیایی، جنبش‌های ضد واکسیناسیون، زمین‌تخت‌گرایی یا رد نظریه تکامل را در نظر بگیرید.

در حالی که در واقع جنبش‌هایی وجود دارند که از تنظیم سختگیرانه‌تر رسانه‌های اجتماعی حمایت می‌کنند، تعداد کمی ممنوعیت کامل را پیشنهاد می‌دهند. در عوض، تمرکز بر افزایش آگاهی، ترویج مسئولیت‌پذیری و تضمین استفاده مناسب است. طبیعتاً، درست مانند الکل و سایر محتوای بزرگسالانه، پورنوگرافی باید فقط برای افراد بالغ قابل دسترسی باشد. اطمینان از عدم دسترسی افراد زیر سن قانونی به آن، مسئله جداگانه‌ای است، مسئله‌ای که مربوط به تنظیم مقررات است، نه ممنوعیت برای همه.

آیا برخی افراد به استفاده وسواس‌گونه از پورنوگرافی روی می‌آورند؟ مطمئناً، همانطور که علم نشان می‌دهد، این اتفاق می‌تواند در مورد سایر اشکال سرگرمی، از جمله تلویزیون، بازی‌های ویدیویی و حتی فعالیت‌های سالم مانند مطالعه، تغذیه یا ورزش بدنی نیز رخ دهد. علم برای درک است، نه برای مشروعیت بخشیدن به مبارزات اخلاقی. کسانی که با رفتارهای وسواسی دست و پنجه نرم می‌کنند باید از طریق دارو و درمان کمک بگیرند. آنها سزاوار مراقبت، حمایت و احترام هستند، نه یک دولت سانسورگر که دیگران را به نام رنج خود مجازات می‌کند. این نه برای آنها و نه برای دیگران عادلانه و نه شرافتمندانه خواهد بود. من گاهی اوقات یک آبجو می‌نوشم و همسرم هر جمعه دو یورو در لاتاری بازی می‌کند. آیا باید هر دو ممنوع شوند زیرا برخی از مردم از اعتیاد به الکل یا قمار رنج می‌برند؟ چرا نباید آزاد باشیم که از "رذایل" اساساً بی‌ضرر در آرامش لذت ببریم؟ مسئله پورنوگرافی، رسانه‌های اجتماعی، قمار، استفاده از تلفن‌های هوشمند، خرید یا الکل به خودی خود نیست، بلکه زمینه‌ای است که آنها با آن درگیر هستند.

برخی ممکن است با توسل به اقتدار سازمان بهداشت جهانی، به طور دستکاری‌شده اعتراض کنند، اما این یک تحریف است. سازمان بهداشت جهانی طرفدار ممنوعیت پورنوگرافی نیست. نگرانی‌های آن بر محافظت از جمعیت‌های آسیب‌پذیر (به‌ویژه افراد زیر سن قانونی که باید به‌طور کامل از دسترسی به آن محروم شوند) متمرکز است، نه ممنوعیت ابراز تمایلات جنسی بزرگسالان. همانطور که نگرانی‌هایی را در مورد زمان زیاد استفاده از صفحه نمایش مطرح می‌کند، بدون اینکه خواستار ممنوعیت ابزارهایی شود که با وجود خطراتشان، بسیار ارزشمند باقی می‌مانند، مانند تلفن‌های هوشمند.

در پایان، اگرچه غیرقابل انکار است که پورنوگرافی می‌تواند اثرات منفی داشته باشد، اما به تصویر کشیدن آن به‌عنوان یک طاعون اجتماعی، اغراق بزرگی است که واقعیت را تحریف می‌کند. برای اکثر مردم، در شرایط عادی، به‌عنوان یک نوع سرگرمی بی‌ضرر عمل می‌کند. این بدان معنا نیست که برای همه بی‌ضرر است، اما مانند سایر انواع سرگرمی بزرگسالان، می‌تواند توسط اکثریت قریب به اتفاق بدون عواقب نامطلوب، مسئولانه مورد لذت قرار گیرد. به‌جای دامن زدن به وحشت اخلاقی، رویکرد منطقی‌تر تمرکز بر مصرف مسئولانه است، درست مانند کاری که با سایر صنایع مرتبط با بزرگسالان انجام می‌دهیم.

(2) آیا لغو پورنوگرافی از انتشار غیرقانونی محتوای صمیمی جلوگیری می‌کند؟

یکی از استدلال‌ها برای ممنوعیت پورنوگرافی می‌تواند این باشد که به انتشار غیرمجاز محتوای جنسی خصوصی کمک می‌کند. این یک مسئله عمیقاً نگران‌کننده است که نه تنها شایسته توجه ما، بلکه شایسته همدلی و همبستگی بی‌دریغ ما با قربانیان نیز هست. شرمساری کاملاً متعلق به کسانی است که به اعتماد آنها تجاوز می‌کنند یا از آن تغذیه می‌کنند، نه برای آنها. آنها تنها نیستند، افرادی هستند که در کنار آنها می‌ایستند. به آنها می‌گوییم: اگر امروز احساس غیرقابل تحملی دارید، صبر کنید. شما بیش از این درد هستید. شما شایسته عشق، احترام و عدالت هستید. شما با آنچه با شما انجام شده تعریف نمی‌شوید. با این حال، این ایده که این مشکل را می‌توان با ممنوعیت قانونی پورنوگرافی (و در نتیجه محدود کردن آزادی کسانی که ابراز و نمایش جنسی را

لذت‌بخش می‌دانند) حل کرد، به دلایل متعدد ناقص است (اگرچه مردان نیز می‌توانند قربانی باشند، اما انگ و عواقب آن اغلب برای زنان شدیدتر است: برای روشن شدن موضوع، بنابراین در ادامه به مورد زنان اشاره خواهم کرد).

بیا باید تصور کنیم که در یک حکومت سرکوبگر و بنابراین ضد پورنوگرافی (فاشیستی، کمونیستی، تئوکراتیک و غیره)، زنی اشتراک‌گذاری بدون رضایت یک ویدیوی خصوصی از خودش را گزارش می‌دهد: آیا او محافظت می‌شود یا به دلیل «اعمال غیراخلاقی» مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد؟ در کشورهایی که مقرراتی دارند، ابزارهای قانونی برای گزارش و مجازات توزیع غیرقانونی ویدیوها وجود دارد. با این حال، در کشورهای دارای ممنوعیت، قربانیان ممکن است با موانعی برای درخواست عدالت روبرو شوند، زیرا بحث در مورد محتوای جنسی می‌تواند انگ زده یا حتی جرم تلقی شود و به طور بالقوه آنها را از گزارش سوءاستفاده‌ها باز دارد.

برخی ممکن است استدلال کنند که این موضوع در کشورهایی که پورنوگرافی ممنوع است، کمتر رایج است، زیرا در تئوری، هیچ ویدیوی خصوصی برای اشتراک‌گذاری بدون رضایت وجود نخواهد داشت. با این حال، این استدلال حداقل به دو دلیل عمیقاً ناقص است.

اول این است که حتی در کشورهایی که پورنوگرافی قانونی و به طور گسترده در دسترس است، توزیع یا جستجوی محتوای خصوصی بدون رضایت یک جرم بسیار جدی است که با قوانین خاصی با هدف محافظت از قربانیان و پیگرد قانونی مجرمان تحت قانون جزا، قابل پیگرد قانونی است. تقویت این حمایت‌ها و تضمین اجرای آنها، آرمانی والا و شایسته حمایت بی‌دریغ است.

دوم اینکه، حتی اگر به طور نامعقولی فرض کنیم که در کشورهای ممنوعه، یک ویدیوی خصوصی به راحتی پخش نمی‌شود، این چیزی را تغییر نمی‌دهد: کاهش انتشار اگر به قیمت ساکت کردن قربانی یا جرم‌انگاری تمایلات جنسی او تمام شود، هیچ معنایی ندارد. علاوه بر این، جدی‌ترین آسیب ناشی از انتشار غیرقانونی لزوماً در مقیاس بزرگ رخ نمی‌دهد، بلکه می‌تواند بین آشنایان رخ دهد و رنج عمیق و ناعادلانه‌ای را ایجاد کند، و این صرف نظر از میزان پورنوگرافی قابل دسترس است. این درد می‌تواند در زمینه‌هایی که تمایلات جنسی به شدت انگ زده می‌شود، حتی ویرانگرتر باشد: دقیقاً در کشورهایی که رابطه جنسی تابو است و پورنوگرافی ممنوع است، خطر انتقام برای قربانی حتی بیشتر است، زیرا او نه تنها برخلاف میلش در معرض دید قرار می‌گیرد، بلکه به عنوان گناهکار عملی که از نظر اجتماعی غیرقابل قبول تلقی می‌شود، نیز شناخته می‌شود. در این زمینه‌ها، قربانی هیچ راهی برای دفاع از خود ندارد، در حالی که کسانی که ویدیو را پخش می‌کنند بدون مجازات می‌مانند یا حتی در ریاکاری اجتماعی که زنان را بیشتر از مردان محکوم می‌کند، حمایت پیدا می‌کنند.

(3) آیا پورنوگرافی تحقیرآمیز است؟

این انتقاد بر اساس یک فرض بسیار سوال‌برانگیز است: چه کسی تصمیم می‌گیرد چه چیزی «تحقیرآمیز» است و برای چه کسی؟ منظورم نسبی کردن همه ارزش‌ها در اینجا نیست. بلکه می‌خواهم بر یک نکته اخلاقی اساسی تأکید کنم: وقتی یک بزرگسال رضایت معتبر و آگاهانه خود را به یک ابراز جنسی اعلام می‌کند و هیچ شرم یا آسیبی در آن احساس نمی‌کند، باید از خود بپرسیم که آیا «تحقیرآمیز» خواندن آن، بازتابی از خود عمل است یا یک قضاوت اخلاقی بیرونی که به آن نسبت داده می‌شود.

زمانی بود که حتی مادام بواری فلوبر به دلیل وقاحت تحت پیگرد قانونی قرار گرفت. و برای مدت طولانی، حتی نقاشی‌های دیواری میکل‌آنژ در کلیسای سیستین به دلیل برهنگی‌شان رسواکننده تلقی می‌شدند. آنچه «تحقیرآمیز» تلقی می‌شود، همیشه عمده‌تاً موضوع برداشت فرهنگی بوده است تا یک حقیقت عینی. تأثیر نیز مدت‌ها به گونه‌ای بدنام تلقی می‌شد که امروزه تصور آن دشوار است. همین را می‌توان در مورد کار نیز گفت: در بسیاری از جوامع گذشته، آنچه اکنون به عنوان یک حرفه شریف و باوقار می‌دانیم، زمانی چیزی بود که باید از آن شرمسار بود. در فصل چهارم کتاب «نامزد»، الساندرو مانزونو داستان تاجری را روایت می‌کند که پس از پیری، «از تمام زمانی که صرف انجام کاری در این دنیا کرده بود» شرم‌منده بود و با هوش و ذکاوت همیشگی و طنز ظریف خود مشاهده می‌کند که «فروش مسخره‌تر از خرید نیست» و تأکید می‌کند که چقدر پوچ است که فعالیتی را که برای جامعه ضروری است، تحقیرآمیز بدانیم.

3.1 تحقیر برای چه کسی؟

برچسب زدن به عنوان «تحقیرآمیز» چیزی که یک بزرگسال داوطلبانه در آن شرکت می‌کند، صرفاً یک برون‌ریزی بیرونی از احساسات شخصی است، نه یک واقعیت عینی. اعتراف می‌کنم: من شخصاً بسیاری از نمایش‌های واقع‌نما را تحقیرآمیز می‌دانم، هم برای شأن و هم برای هوش افراد درگیر، اما می‌دانم که این موضوع سلیقه‌ای است، نه یک نگرانی قانونی. دیگران از آنها لذت می‌برند و همین کافی است. مطمئناً همه ما می‌توانیم موافق باشیم که ممنوعیت چنین برنامه‌هایی توسط قانون، نقض آشکار آزادی شخصی خواهد بود. از سوی دیگر، اگر ادعا شود که پورنوگرافی برای بیننده تحقیرآمیز است، پس چه چیزی تماشای سکس را تحقیرآمیزتر از تماشای ورزش، فیلم یا مستند می‌کند؟

ممکن است کسی استدلال کند که ساختن پورنوگرافی تحقیرآمیز است. با این حال، اگر شخصی چیزی را مثبت و رضایت‌بخش تجربه کند، دلیلی برای انتقاد از آن صرفاً به این دلیل که در چارچوب‌های اجتماعی سنتی نمی‌گنجد، وجود ندارد. پورنوگرافی می‌تواند شامل صحبت‌های رکیک یا شامل پویایی‌هایی مانند کاوش رضایت‌بخش و لذت‌بخش کنترل و تسلیم باشد. اما این‌ها در فضایی رخ می‌دهند که با رضایت متقابل و استقلال شخصی تعریف شده است، که اساساً آن‌ها را از اجبار متمایز می‌کند. آن‌ها هیچ ارتباطی با ظلمی که ذهن بیمار یک متجاوز را تحریک می‌کند، ندارند. تفاوت اساسی، رضایت است: آنچه یک پویایی جنسی را جذاب می‌کند * دقیقاً* این واقعیت است که هر دو طرف آزادانه انتخاب و از آن لذت می‌برند، هیچ چیز نمی‌تواند بیشتر از هر نوع سوءاستفاده‌ای باشد. همچنین شایان ذکر است که برخی از افراد در پویایی رضایت‌بخش سلطه و تسلیم، که نه مبتنی بر خشونت یا رنج، بلکه در اعتماد، تسلیم روانی و شادی مشترک کاوش نقش‌های کنترل و آسیب‌پذیری است، رضایت عمیقی پیدا می‌کنند. این نیز، تا زمانی که آزادانه انتخاب و به طور متقابل از آن لذت برده شود، شکلی معتبر و معنادار از ابراز جنسی است. برای اینکه این پویایی‌ها از نظر اخلاقی صحیح باشند، باید ریشه در هماهنگی عمیق عاطفی داشته باشند و به این دلیل انتخاب شوند که با حقیقت درونی افراد درگیر طنین‌انداز می‌شوند. برچسب زدن به چنین تجربیاتی به عنوان «تحقیرآمیز»، تنوع تمایلات جنسی انسان را نادیده می‌گیرد و خطر انتقال ناراحتی شخصی فرد به دیگران را به همراه دارد. این تنوع نه تنها شامل ابراز جسورانه، بلکه شامل سکوت نیز می‌شود. برخی افراد با روی آوردن به رابطه جنسی، استقلال خود را ابراز می‌کنند؛ برخی دیگر، با روی گرداندن از آن. هیچ شکلی از آزادی مشروع‌تر از دیگری نیست. خودداری سرکوب نیست و بی‌علاقگی شکست نیست. آزادی بله گفتن بدون آزادی برابر برای نه گفتن، نه فقط برای یک لحظه، بلکه شاید برای کل زندگی، هیچ معنایی ندارد. علاوه بر این، پورنوگرافی لزوماً پویایی‌های جسورانه را در بر نمی‌گیرد. این طیف وسیعی از عبارات را پوشش می‌دهد، از نرم‌ترین و رمانتیک‌ترین اشکال شهوانی گرفته تا اجراهای صریح‌تر. هیچ تعریف واحدی از

پورنوگرافی وجود ندارد، همانطور که هیچ راه واحدی برای تجربه تمایلات جنسی وجود ندارد. آنچه مهم است این است که همه اشکال مبتنی بر رضایت و انتخاب شخصی هستند.

اگر یک تجربه جنسی آگاهانه بین بزرگسالان انتخاب شود و در امنیت زندگی شود، اینکه آیا تحقیرآمیز تلقی می‌شود یا خیر، موضوعی شخصی است، نه توجیهی برای ممنوعیت. مسخره است که کسی دپکته کند: "نه، نباید از آن به این شکل لذت ببری، فقط به این دلیل که من آن را دوست ندارم". در نهایت، این اصل در مورد هر فعالیت انسانی دیگری نیز صدق می‌کند: و من مقایسه با کوهنوردی شدید را دوباره بسیار جالب می‌دانم: برخی آن را بسیار لذت‌بخش می‌دانند در حالی که برای برخی دیگر کابوس خواهد بود. محروم کردن اولی از این تجربه تقریباً به اندازه مجبور کردن دومی به انجام آن جرم سنگینی خواهد بود.

همچنین شایان ذکر است که فرض اینکه حتی کسانی که نسبت به پورنوگرافی شکاک یا شخصاً بی‌تفاوت هستند، احتمالاً اعتراف می‌کنند که همه آن زشت، بی‌روح یا تحقیرآمیز نیست، غیرمنطقی نیست. حتی با کنار گذاشتن تقریباً همه محتوای موجود، باور این که اکثر مردم، اگر در معرض طیف وسیع و متنوعی قرار گیرند، حداقل چند اثر پیدا نکنند که با آنها طنین‌انداز شود، دشوار است. نه به این دلیل که آنها "ریاکار" هستند، بلکه به این دلیل که تخیل شهوانی به اندازه موسیقی یا شعر متنوع و پیچیده است. حتی اگر به طور نامعقولی منطق ممنوعیت را بپذیریم که می‌گوید «من آن را ممنوع می‌کنم چون از آن متنفرم»، (منطقی که از نظر اخلاقی غیرقابل دفاع است)، قیاس ضمنی پشت ممنوعیت کامل همچنان فرو می‌ریزد.

3.2 استاندارد دوگانه اخلاقی

در واقعیت، این ایده که پورنوگرافی تحقیرآمیز است، اغلب بازتابی از یک سنت فرهنگی طولانی است که همیشه تمایلات جنسی زنان را به عنوان چیزی که باید کنترل و محدود شود، می‌بیند. تصادفی نیست که زنانی که پورن انجام می‌دهند اغلب به شدت مورد قضاوت قرار می‌گیرند، در حالی که مردان بسیار کمتر، اگر حتی تحسین نشوند. این همان الگویی است که منجر به ستایش مردی با شرکای زیاد و محکوم کردن زنی به خاطر همان رفتار می‌شود. اما اگر مشکل انگ اجتماعی است، راه حل ممنوعیت پورنوگرافی نیست: راه حل تغییر ذهنیتی است که آن را احاطه کرده است. این پورنوگرافی نیست که زنان را تحقیر می‌کند، بلکه هنجارهای اجتماعی هستند که بار اخلاقی را بر زنان به خاطر انتخاب‌های جنسی‌شان تحمیل می‌کنند. این قضاوت نوعی ستم جنسی است. چنین محکومیتی نه تنها ناعادلانه است، بلکه اساساً با اصول انصاف و عدم قضاوت که اخلاق واقعی مسیحی ترویج می‌دهد، ناسازگار است.

اما چیزی نگران‌کننده‌تر در پس این ادعا وجود دارد که یک زن «نباید» پورنوگرافی انجام دهد، نه به این دلیل که نمی‌خواهد، بلکه به این دلیل که دیگران می‌گویند این کار شایسته‌ی او نیست. چنین استدلالی حمایتی نیست: جنسیت‌زده است و در نهایت غیرانسانی. این استدلال بر این فرض استوار است که زنان به طور کامل قادر به تصمیم‌گیری برای خودشان نیستند که چه چیزی به کرامت آنها احترام می‌گذارد یا آنها را بی‌احترام می‌کند. اینکه به یک زن بگوییم «تو نمی‌توانی پورنوگرافی بسازی» چون به سلیقه‌ی اخلاقی تو توهین می‌کند، فرقی با این ندارد که به او بگوییم «تو نمی‌توانی در ملاء عام صحبت کنی» یا «باید در خانه بمانی و آشپزی کنی». این کار محافظت از روح او نیست، بلکه کنترل اراده‌ی اوست. سلب حق کسی برای تعریف کرامت خود، شکلی عمیق‌تر از شیء‌انگاری است تا هر عمل توافقی. می‌گوید: «تو اجازه نداری خودت باشی، چون ما قبلاً تصمیم گرفته‌ایم که چه کسی باید باشی.» و هیچ توهینی بی‌رحمانه‌تر و متکبرانانه‌تر از این نیست که وانمود کنیم با انکار حق کسی برای بودن، از او محافظت می‌کنیم. من به خودم اجازه نمی‌دهم از طرف زنان صحبت کنم، بلکه فقط می‌خواهم در کنار کسانی که مورد قضاوت قرار گرفته‌اند بایستم و کرامت آنها را تأیید کنم.

باید به یاد داشته باشیم که انگ فقط کسانی را که پورنوگرافی را به عنوان حرفه انتخاب می‌کنند، هدف قرار نمی‌دهد. همچنین، شاید حتی بی‌رحمانه‌تر، کسانی را که زمانی آن را از روی کنجکاوی، میل، حس آزادی یا حتی فقط برای کسب درآمد آسان بررسی کرده‌اند، و سپس، با گذشت زمان، ممکن است شروع به شک کرده باشند و از خود بپرسند که آیا این انتخاب اثری بر آنها گذاشته است یا خیر، هدف قرار می‌دهد. می‌خواهم با تمام ملایمت و قدرتی که می‌توانم به این زنان بگویم: شما چیزی را از دست نداده‌اید. نه کرامت خود را. نه حق دوست داشته شدن خود را. نه توانایی دیده شدن با چشمانی پر از احترام و عشق واقعی و لطیف را. هیچ مشکلی با شما وجود ندارد، نه در آن زمان و نه اکنون. کسانی که بدون درک شما را قضاوت می‌کنند، فقط محدودیت‌های خود را آشکار می‌کنند، نه مال تو. تو لایق این هستی که با شور و اشتیاق، با احترام، با شعر دوست داشته شوی. نه «علیرغم» کاری که انجام داده‌ای، بلکه بیشتر به خاطر شجاعتی که داشتی. زیرا نشان دادن خودت، گفتن بدون شرم به دنیا: «این من هستم»، فقط آشکار کردن پوستت نیست، بلکه عریان کردن روح است. و این نیز چیزی عمیقاً انسانی و عمیقاً ارزشمند است. این به آن معنا نیست که چنین انتخابی باید سرسری گرفته شود. همانطور که قبلاً گفتم، «اگر مشکل انگ اجتماعی است، راه حل ممنوعیت پورنوگرافی نیست: راه حل تغییر ذهنیتی است که آن را احاطه کرده است»، اما این هدف هنوز دور از دسترس است و ممکن است هرگز به طور کامل محقق نشود. انگ وجود دارد، و اگر کسی احساس می‌کند که برای تحمل آن به راحتی و با آرامش، بیش از حد شکننده است، فکر نمی‌کنم نادیده گرفتن آن عاقلانه باشد. اما این هیچ ارتباطی با ارزش کسی که این تجربه را داشته است، ندارد.

3.3 ترس از آزادی دیگران

من شخصاً، مانند اکثر مردم، از نظر احساسی و جنسی، تک‌همسر و حریم خصوصی دارم و هیچ علاقه‌ای به زندگی جنسی متفاوت ندارم. اما این باعث نمی‌شود که نسبت به کسانی که انتخاب‌های متفاوتی از من دارند (مثلاً انتخاب‌های بی‌بندوباری یا خودنمایی که مشخصه پورنوگرافی است) احساس برتری کنم، همانطور که من نسبت به کسی که ورزش‌های شدید انجام می‌دهد یا خود را وقف علایقی می‌کند که من انجام نمی‌دهم، احساس بهتری ندارم. تنها معیاری که واقعاً مهم است، رضایت آگاهانه و داوطلبانه افراد درگیر است. چرا باید به کسانی که زندگی جنسی متفاوتی از من دارند بگویم: "من درست‌کارم و تو اشتباه می‌کنی؟" چه اصل عینی چنین موضعی را توجیه می‌کند؟ به چه معنا من از نظر اخلاقی برتر هستم؟ عشق واقعی با ابراز جنسی تهدید نمی‌شود، به خصوص وقتی درک شود که رابطه جنسی و عشق، اگرچه اغلب با هم تلاقی می‌کنند، یکسان نیستند. می‌توان بدون میل، درگیری عاطفی و بدون درگیری عاطفی، میل را احساس کرد. این نقصی در طبیعت انسان نیست. این بخشی از غنای آن است. من همچنین به شدت به امکان دوستی عمیق بین زن و مرد یا در مورد افراد همجنس‌گرا، بین افراد همجنس اعتقاد دارم. وقتی مردم احساس می‌کنند که باید هر نوع محبت یا نزدیکی را جنسی کنند، انگار که تنها زبان احساسی ما شهوانی است، من را ناراحت می‌کند. زیبایی عظیمی در پیوندهایی وجود دارد که چیزی جز حضور، وفاداری و شادی آرام بودن در کنار دیگری نمی‌خواهند. به اعتقاد من، این انحراف کوتاه بی‌مورد نیست. تفکر فلسفی همچنین به معنای تشخیص پیوندهای عمیق بین مضامین به ظاهر متفاوت است. آزادی جنسی همچنین شامل آزادی عدم مشارکت در رابطه جنسی، آزادی پرورش پیوندهای عمیق و غیر شهوانی، و زندگی روابط عاطفی بدون الگوهای از پیش تعیین‌شده است. در اینجا، می‌خواستم این ایده را که برخی از ارتباطات باید جنسی یا طبقه‌بندی شوند، به چالش بکشم. در واقع، این همان انگیزه‌ای است که زیربنای تمایل به ممنوعیت پورنوگرافی است: وسواس به برچسب زدن، دسته‌بندی کردن، و کنترل کردن. به عبارت دیگر، این تأملات، هرچند شخصی، عمیقاً اهمیت دارند، زیرا توانایی ما در احترام به آزادی دیگران با توانایی ما در درک تنوع ارتباطات انسانی آغاز

می‌شود. دقیقاً همین غنای تجربه انسانی است که باید به ما یادآوری کند که ما در موقعیتی نیستیم که قضاوت کنیم.

اگر شخصی داوطلبانه تصمیم به انجام پورنوگرافی بگیرد، از کار خود رضایت داشته باشد و آسیبی نبیند، سوال واقعی این است که آیا قضاوت در مورد آن بر عهده‌ی شخص دیگری است یا خیر. ما که هستیم که بگوییم این کار «تحقیرآمیز» است؟ تلاش برای وضع قانون اخلاقی بر اساس ناراحتی شخصی، به طرز خطرناکی به ذهنیت اقتدارگرایانه نزدیک می‌شود و نگرانی‌های فلسفی گسترده‌تری را در مورد آزادی فردی و کنترل دولت بر زندگی خصوصی ایجاد می‌کند.

همانطور که جان استوارت میل به شیوایی در کتاب «درباره‌ی آزادی» بیان کرده است:

< به محض اینکه بخشی از رفتار یک فرد به طور زیان‌آوری بر منافع دیگران تأثیر بگذارد، جامعه بر آن صلاحیت قضایی پیدا می‌کند و این سوال که آیا رفاه عمومی با دخالت در آن ارتقا می‌یابد یا خیر، قابل بحث می‌شود. اما وقتی رفتار یک فرد بر منافع هیچ کس دیگری غیر از خودش تأثیر نمی‌گذارد، یا نیازی به تأثیر بر آنها ندارد مگر اینکه خودش بخواهد (همه افراد مربوطه بالغ و دارای درک معمولی باشند)، جایی برای طرح چنین سوالی وجود ندارد. در همه این موارد، باید آزادی کامل، قانونی و اجتماعی، برای انجام عمل و تحمل عواقب آن وجود داشته باشد.

بحث‌های مشابهی در سایر حوزه‌های استقلال فردی مطرح می‌شود. اتانازی را در نظر بگیرید: آیا باید از یک فرد آگاه و راضی برای پایان دادن به رنج خود سلب حق کرد؟ یا همجنس‌گرایی را در نظر بگیرید که تا همین اواخر بر اساس استدلال‌های اخلاقی مشابه استدلال‌هایی که امروزه گاهی علیه پورنوگرافی مطرح می‌شود، محدود شده بود. در برخی از نقاط جهان، این عمل هنوز غیرقانونی است، اغلب توسط مردان دگرجنس‌گرا (در بسیاری از زمینه‌ها، زنان تمایل به نشان دادن تحمل بیشتر دارند و در کشورهای از نظر فرهنگی واپس‌گرا، آنها به ندرت در مناصب قدرت قرار می‌گیرند) که دقیقاً به این دلیل که مردان دگرجنس‌گرا هستند، درک می‌کنند که چقدر دردناک است که خود را در جهانی گرفتار ببینند که تنها شکل مجاز صمیمیت، صمیمیت با مردان است. و با این حال، علیرغم این درک، آنها خود را محق می‌دانند که دقیقاً همین را به زنان لژیون تحمیل کنند و حق پیروی از طبیعت خود و عشق آزادانه را از آنها سلب کنند. نه از روی جهل، بلکه از روی اراده برای تحمیل آنچه خودشان هرگز تحمل آن را نمی‌پذیرند. مانند پورنوگرافی، آنچه همه این موارد نشان می‌دهند، همان ترس اساسی از آزادی دیگران و وسواس کنترل بر آنچه متفاوت است، می‌باشد.

با این حال، دقیقاً به این دلیل که دفاع از آزادی همجنس‌گرایان بسیار مهم است، باید خطرات ناشی از سوءاستفاده از آن برای خودبزرگ‌بینی را نیز تشخیص داد. در سال‌های اخیر، در برخی از جوامع غربی، شاهد افزایش تعداد افرادی بوده‌ایم که تحت پوشش حمایت از اقلیت‌های جنسی، به نظر می‌رسد بیشتر نگران نمایش برتری اخلاقی هستند تا رفاه واقعی کسانی که ادعای دفاع از آنها را دارند. این پویایی‌ها، که اغلب ناشی از غرور و نه فضیلت هستند، می‌توانند افکار عمومی را منحرف کنند، خستگی فرهنگی ایجاد کنند و حتی زندگی را برای خود همجنس‌گرایان سخت‌تر کنند، کسانی که ممکن است احساس خجالت، بد جلوه داده شدن یا تقلیل به نمادها در نبردهای ایدئولوژیک کنند. پدیده‌ای بسیار مشابه را می‌توان در فعالیت‌های ضد نژادپرستی مشاهده کرد، جایی که برخی صداها نه به دنبال عدالت، بلکه به دنبال جلب توجه هستند. مبارزه برای عزت و برابری شایسته‌تر از آن است که توسط خودخواهی ابزاری شود. همانطور که الساندرو مانزونو زمانی اشاره کرد (فصل ۱۳ از کتاب نامزدها)، اغلب اتفاق می‌افتد که

< سرسخت‌ترین حامیان به یک مانع تبدیل می‌شوند.

حقیقتی که هنوز پابرجاست: متعصب‌ترین حامیان، بدون فروتنی و سنجش، اغلب می‌توانند به مانعی برای همان آرمانی که قصد خدمت به آن را دارند، تبدیل شوند.

(4) آیا پورنوگرافی افراد را به شیء تبدیل می‌کند؟

در حالی که مهم است بدانیم که برخی افراد ممکن است در یک چارچوب توافقی و صمیمی، ارضای جنسی واقعی را در شیء شدن شهوانی ببینند، اصطلاح شیء شدن اغلب به معنای منفی استفاده می‌شود، به معنای از دست دادن اراده، عزت یا انسانیت. اما اینها اساساً مفاهیم متفاوتی هستند. شیء شدن شهوانی، هنگامی که آزادانه انتخاب و با احترام متقابل تجربه شود، با غیرانسانی شدن یکسان نیست. اولی می‌تواند شکلی معتبر از ابراز شخصی باشد؛ دومی نقض خود است.

اما وقتی از شیء شدن در پورنوگرافی صحبت می‌کنیم، آیا واقعاً به دومی اشاره داریم؟ اگر یک فرد بالغ و با رضایت تصمیم به ساخت پورن بگیرد، ما که هستیم که بگوییم آنها "به یک شیء تقلیل یافته‌اند"؟ اگر این منطق معتبر بود، باید می‌گفتم که یک مدل به دلیل اینکه به خاطر زیبایی‌شناسی‌اش مورد تقدیر قرار می‌گیرد، مورد توجه قرار می‌گیرد، یا اینکه یک ورزشکار به دلیل اینکه ارزشش به عملکرد فیزیکی‌اش مرتبط است، مورد توجه قرار می‌گیرد. اما هیچ‌کس این اعتراضات را مطرح نمی‌کند، زیرا واضح است که ارزش یک فرد هرگز به یک بُعد واحد تقلیل نمی‌یابد. علاوه بر این، پورنوگرافی شخصیت کسانی را که آن را انجام می‌دهند، از بین نمی‌برد. چرا نمی‌تواند در عوض، راهی برای ابراز فردیت فرد باشد؟

عبارت «دیده شدن به عنوان یک شیء» خود مشکل‌ساز است. یک بازیگر پورنو به عنوان یک مانکن یا یک پوسته خالی دیده نمی‌شود؛ دقیقاً این واقعیت که او زنده، حاضر و آگاه است به صحنه معنا می‌دهد و آن را شهوانی می‌کند. آنچه میل را برمی‌انگیزد، فقدان ذهنیت نیست، بلکه دقیقاً حضور آگاهانه او، آگاهی پشت نگاه، عمل عمدی نشان دادن خود است. او به یک شیء تقلیل نمی‌یابد؛ او سوژه‌ای است که انتخاب می‌کند با کدهای زیبایی‌شناسی خاصی بازی کند. و این انتخاب عمدی همان چیزی است که نمایش شهوانی را از غیرانسانی‌سازی جدا می‌کند. دقیقاً به همین دلیل است که پورنوگرافی تولید شده توسط هوش مصنوعی، هر چقدر هم که واقع‌گرایانه باشد، هرگز نمی‌تواند ارزش پورنوگرافی واقعی را داشته باشد. اینها فقط تصاویر نیستند، بلکه بیان حضور انسان، افراد آگاهی هستند که انتخاب می‌کنند دیده شوند. معضلات اخلاقی و عاطفی که به زودی پیرامون استفاده از هوش مصنوعی در پورنوگرافی پدیدار می‌شوند، گواه دیگری است که نشان می‌دهد اجراکنندگان نه به عنوان اشیاء، بلکه به عنوان افراد آگاه درک می‌شوند. اگر واقعاً به عنوان ابزار صرف دیده می‌شدند، پورنوگرافی به کپی‌های مصنوعی تبدیل می‌شد. من به شدت شک دارم که چنین چیزی هرگز اتفاق بیفتد. هنر فیگوراتیو تولید شده مصنوعی می‌تواند در بسیاری از حوزه‌های دیگر مؤثر باشد، اما دقیقاً در پورنوگرافی است که نمی‌تواند عنصر انسانی را جایگزین کند. بخش‌هایی وجود دارد که در آنها اغلب با افراد به عنوان ابزارهای قابل تعویض رفتار می‌شود: در کارخانه‌ها، در دفاتر، در خدمات مشتری. البته، هیچ چیز ذاتاً اشتباهی در اتوماسیون وجود ندارد: جایگزینی نیروی کار انسانی با ماشین‌ها اغلب نشانه‌ای از پیشرفت است، نه شکست اخلاق. اما باید آنچه را که آشکار می‌کند تشخیص دهیم. وقتی یک ماشین می‌تواند کار را با کارایی بیشتری انجام دهد، انسان بدون تردید اخلاقی کنار گذاشته می‌شود، گویی حضور او هیچ ارزش ذاتی ندارد. این همان چیزی است که به نظر می‌رسد عینیت‌یابی واقعی است. به طرز متناقضی، دقیقاً در پورنوگرافی (همان حوزه‌ای که متهم به تقلیل افراد به اشیاء است) است که حضور انسان قابل جایگزینی نیست. و این مشاهده، مغالطه‌ی این ادعا را برجسته می‌کند که اجراکنندگان به عنوان اشیاء دیده می‌شوند: اگر واقعاً چنین بودند، کپی‌های هوش مصنوعی بیش از حد کافی بودند. به عبارت

دیگر، دقیقاً در جایی که اتهام بیشتری به شیء‌انگاری وجود دارد، در واقع، شناخت بیشتری از غیرقابل جایگزین بودن انسان وجود دارد.

در واقع، کسانی که پورنوگرافی را به «شیء‌انگاری» متهم می‌کنند، اغلب این کار را برای بدنام کردن تمایلات جنسی زنان انجام می‌دهند. چرا زنی که انتخاب می‌کند بدن خود را نشان دهد، باید «به یک شیء تقلیل یابد»، در حالی که کسانی که آن را پنهان می‌کنند، «محترم» تلقی می‌شوند؟ این ذهنیت از زنان محافظت نمی‌کند، بلکه آنها را کودک‌صفت می‌کند. احترام واقعی در این نیست که به آنها بگوییم چه کاری می‌توانند یا نمی‌توانند انجام دهند، بلکه در این است که توانایی آنها را در تصمیم‌گیری برای خودشان به رسمیت بشناسیم. ساختن پورن یا راهبه شدن، هر دو انتخاب‌های مشروع و عمیقاً قابل احترامی هستند. نفرت‌انگیز است که افرادی وجود دارند که به یکی احترام می‌گذارند اما به دیگری احترام نمی‌گذارند. هر دو نوعی تعریف از خود هستند، هیچ‌کدام کم و بیش شریف نیستند، تا زمانی که آزادانه انتخاب شوند.

برخی به کانت استناد می‌کنند تا پورنوگرافی را به تقلیل انسان به یک شیء متهم کنند. اما دقیقاً اصیل‌ترین اصل او، اصلی که به ما دستور می‌دهد با هر فرد به عنوان یک هدف رفتار کنیم و هرگز صرفاً به عنوان یک وسیله، نقص این استدلال را آشکار می‌کند. اگر فردی، با آگاهی کامل از خود، احساس کند که یکی از اهداف زندگی‌اش شامل نمایش است، دیگر یک شیء نیست: او فردی است که در مورد بدن و تمایلات جنسی خود تصمیم می‌گیرد. احترام اخلاقی به آن فرد به معنای احترام به آن انتخاب است، نه سرکوب آن. سلب این آزادی از او، به نام حفظ یک مدل اجتماعی غالب از تمایلات جنسی که آن را به عنوان انتخاب خود نمی‌شناسد، دقیقاً به معنای برخورد با او به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی است که با آن مشترک نیست (یعنی حفظ یک دیدگاه جمعی و اخلاقی از تمایلات جنسی)، نه به عنوان هدفی در خود. و این، بله، واقعاً به معنای شیء‌انگاری است.

برخی ممکن است اعتراض کنند که حتی با اعطای استقلال و رضایت، پورنوگرافی هنوز هم اغلب نوعی شیء‌انگاری را در بر می‌گیرد و این به تنهایی با اصل کانت مبنی بر اینکه هرگز با یک فرد صرفاً به عنوان یک وسیله رفتار نکنید، در تضاد است. اما این دیدگاه عمیقاً جای سوال دارد. وقتی به یک بزرگسال، کاملاً آگاه از خود، اجازه می‌دهیم که درگیر پورنوگرافی شود، ما او را مجبور یا فریب نمی‌دهیم تا کاری را که نمی‌خواهد انجام دهد، بلکه به او اجازه می‌دهیم تا نیازی را برآورده کند و نوعی از ابراز وجود را که برایش مهم است، دنبال کند.

وقتی فردی آگاهانه تصمیم می‌گیرد خود را در معرض نگاه دیگران قرار دهد، حتی به شکلی که به صورت شهوانی با ابژه‌سازی بازی می‌کند، به یک وسیله تقلیل نمی‌یابد. او هدفی را انتخاب می‌کند؛ او در حال اعمال اختیار است. در چنین مواردی، بدن به یک زبان، یک شکل از بیان، حتی یک بیانیه فرهنگی یا وجودی تبدیل می‌شود. اگر من داوطلبانه نقشی را بر عهده بگیرم، حتی نقشی که به صورت نمادین مرا در جایگاه یک «وسیله» قرار می‌دهد، من یک سوژه باقی می‌مانم. من خالق آن لحظه هستم. من دستور کانت را به عنوان ممنوعیتی برای نقش‌های شهوانی یا نمایشی نمی‌بینم، بلکه آن را فراخوانی برای احترام به حاکمیت فرد می‌دانم، به ویژه هنگامی که آزادی او اشکال غیرمتعارف، اما از نظر اخلاقی بی‌ضرر به خود می‌گیرد. خلاصه اینکه، مورد توجه قرار گرفتن یا لذت بردن، همانطور که خوانندگان یا رقصندگان نیز انجام می‌دهند، با یک شیء بودن یکسان نیست.

اگر قرار بود کانت تاریخی را به قرن بیست و یکم بیاوریم و از او بپرسیم که نظرش در مورد پورنوگرافی چیست، احتمالاً وحشت می‌کرد (و نمی‌توانم رد کنم که همین امر در مورد میل نیز صادق باشد). این واکنش توسط هنجارهای فرهنگی و جنسی زمان او شکل می‌گرفت، نه توسط اصول اصلی فلسفه اخلاقی او. به همین دلیل است که من استدلال می‌کنم که به کارگیری ایده‌های اخلاقی کلیدی او در زمینه فعلی ما ممکن است گاهی اوقات مستلزم فاصله گرفتن از قضاوت‌های شخصی او باشد. چالش این نیست که از نتیجه‌گیری‌های کانت پیروی کنیم،

بلکه باید به روش اخلاقی او وفادار بمانیم: با افراد به عنوان هدف رفتار کنیم و فقط بر اساس اصولی که می‌توانیم به عنوان قوانین جهانی اراده کنیم، عمل کنیم. من معتقدم که با وجود تمام تناقضاتی که در هر انسانی وجود دارد، کانت به نوعی حتی چندین دهه از میل پیشی گرفت. او نوشت (از «روی اره قدیمی: این ممکن است در تئوری درست باشد اما در عمل کارساز نخواهد بود»):

< هیچ کس نمی‌تواند مرا مجبور کند که طبق سبک او، مطابق برداشت او از رفاه شخص دیگری، شاد باشم. در عوض، هر کسی می‌تواند شادی خود را به روشی که برای او بهترین به نظر می‌رسد، دنبال کند، مشروط بر اینکه به آزادی دیگران برای دنبال کردن اهداف مشابه، یعنی به حق دیگری برای انجام هر کاری که می‌تواند با آزادی هر انسانی تحت یک قانون جهانی احتمالی همزیستی داشته باشد، تجاوز نکند.

البته، دیدگاه‌های کانت در مورد جنسیت پیچیده بود، و رشته من فیزیک است، نه فلسفه؛ من فقط یک خوانش فلسفی صادقانه از اصول کلیدی او ارائه می‌دهم که در یک زمینه مدرن که چالش‌های اخلاقی تغییر کرده‌اند، به کار می‌رود (بسیاری از واقعیت‌هایی که در اینجا به آنها اشاره می‌کنم، در زمان کانت به سادگی وجود نداشتند و غیرقابل تصور بودند)، اما نیاز به احترام، خودمختاری و آگاهی از تأثیر اعمال ما بر جهان همچنان یکسان است. من به جرات می‌گویم که رد احتمالی پورنوگرافی توسط کانت تاریخی، با اصل فلسفه او در تضاد است، هم از نظر ضرورت برخورد با هر فرد به عنوان یک هدف و نه صرفاً به عنوان یک وسیله، و هم از نظر عمل کردن تنها بر اساس اصولی که می‌توان به طور منطقی خواست که به قوانین جهانی تبدیل شوند (در این مورد، این اصل که انتخاب‌های شخصی که ممکن است با آنها مشترک نباشیم، تا زمانی که به دیگران احترام می‌گذارند، باید همچنان مورد احترام باشند). کاری که من در اینجا انجام می‌دهم، در نظر گرفتن تفسیری تکامل‌یافته از اندیشه اوست، تفسیری که جوهره اخلاقی آن را حفظ می‌کند، اما اخلاق‌گرایی سکس‌هراسانه عصر دیگر را رد می‌کند. برخورد با کسی به عنوان یک هدف، دیکته کردن زندگی او نیست، بلکه احترام گذاشتن به ظرفیت او برای انتخاب آن است.

(5) آیا پورنوگرافی از تنهایی سوءاستفاده می‌کند؟

برخی ممکن است استدلال کنند که پورنوگرافی از تنهایی سوءاستفاده می‌کند، اما این استدلال حداقل به دو دلیل ضعیف است.

اول، پورنوگرافی منحصر به افراد تنها نیست. بسیاری از افراد در روابط شاد و عمیقاً مرتبط، از آن به عنوان یک تجربه مشترک لذت می‌برند.

دوم، همه صنایع برای برآوردن نیازهای انسانی وجود دارند. آیا کشاورزی از گرسنگی سوءاستفاده می‌کند؟ آیا پزشکان از بیماری سوءاستفاده می‌کنند؟ اگر بخواهیم اینطور بگوییم، بله، اما این صرفاً ویژگی همه حرفه‌ها است. هر بار که سر کار می‌رویم، کاری که انجام می‌دهیم دقیقاً برای برآوردن یک نیاز است. و این، به طور کلی، واقعاً چیز شریفی است.

گاهی اوقات، این نیازها به هیچ وجه سالم نیستند، تنباکو، الکل، فست فود، نوشیدنی‌های شیرین یا تلویزیون‌های آشغال را در نظر بگیرید. با این حال، برخلاف موادی مانند الکل یا تنباکو، پورنوگرافی، حداقل زمانی که به روشی آگاهانه و محترمانه تجربه شود، به یک نیاز طبیعی و سالم مربوط می‌شود. سوال واقعی این است: ممنوعیت پورنوگرافی در واقع چه مشکلی را حل می‌کند؟ ممنوعیت پورنوگرافی به چه طریقی زندگی مردان و زنانی را که در روابط نیستند بهبود می‌بخشد؟ تنها نگرانی که در رابطه با مسئله تنهایی به ذهن می‌رسد این است که در موارد نادر، افراد آسیب‌پذیر از نظر روانی ممکن است به این باور برسند که پورنوگرافی می‌تواند جایگزین ارتباط انسانی

شود. با این حال، همانطور که قبلاً در بخش ۱.۲ بحث شد، خطر سوءاستفاده توسط تعداد کمی، سرکوب آزادی برای همه را توجیه نمی‌کند.

در نتیجه، همه استفاده‌ها به یک اندازه سالم نیستند، همانطور که در مورد غذا یا سرگرمی، افراط می‌تواند منجر به مشکلاتی شود. اما این تقصیر خود پورنوگرافی نیست، فقط یادآوری این است که همه لذت‌ها نیاز به تعادل و آگاهی دارند.

(6) استدلال "اگر او مادر شما بود چه؟"

این یک نمونه کلاسیک از یک مغالطه عاطفی است. این ایده که یک فعالیت وقتی شامل یک خویشاوند نزدیک می‌شود غیرقابل قبول می‌شود، یک استدلال منطقی نیست، بلکه یک واکنش عاطفی است. اگر مادر من بازیگر پورنوگرافی بود، انتخاب او بود، همانطور که اگر او انتخاب می‌کرد وکیل، ورزشکار یا هنرمند شود، انتخاب او بود. اما چرا این باید برای من مشکل‌ساز باشد؟ اگر او آزادانه این مسیر را انتخاب می‌کرد، من چه مبنای منطقی برای اعتراض داشتم؟ تنها سوال واقعی باید این باشد که آیا او آن را می‌خواهد یا خیر. اگر مادر شما می‌خواست از K2 صعود کند چه؟ این واقعاً مرا وحشت‌زده می‌کند، به دلایل خوبی، زیرا خطرات آن تهدیدکننده زندگی هستند. اگرچه هنوز آن را *عمیقاً ناعادلانه* می‌دانم، حداقل می‌توانم درک کنم که چرا دولت ممکن است به دلایل ایمنی سعی در ممنوع کردن چنین فعالیت‌های پرخطری داشته باشد. اما پورنوگرافی؟ ممکن است مانند بسیاری از تجربیات انسانی، پیچیدگی‌های عاطفی و اخلاقی داشته باشد، اما وقتی آزادانه انتخاب شود، ذاتاً مضر نیست و نباید طوری با آن رفتار شود که گویی یک تهدید ایمنی است. به طور خلاصه، در پاسخ به این سوال که "اگر او مادر شما بود چه؟" من دقیقاً همانطور که چارلی چاپلین پاسخ داد، پاسخ می‌دادم، زمانی که با افتخار اتهامی را که قرار بود تبعیض‌آمیز باشد، رد کرد: "من این افتخار را ندارم". این واقعیت که یکی از اعضای خانواده در یک فعالیت خاص شرکت می‌کند، ماهیت اخلاقی آن را تغییر نمی‌دهد.

(7) استدلال "اگر او همسر شما بود چه؟"

اگرچه بسیاری از آنچه در بخش قبلی گفته شد، در اینجا نیز صادق است، اما این ایراد عمیق‌تر است: این ایراد به اخلاق عمومی مربوط نمی‌شود، بلکه به چیزی صمیمانه‌تر، یعنی پیوند عاطفی بین دو نفر، اشاره دارد. این ایراد مربوط به آنچه جامعه مجاز می‌داند نیست، بلکه مربوط به چیزی است که عشق رمانتیک می‌تواند درک کند و بپذیرد. و دقیقاً به همین دلیل است که شایسته توجه فلسفی برابر است.

این موضوع مرا به تأمل در مورد چگونگی درک شخصی‌ام از روابط، اعتماد و آزادی سوق می‌دهد، نه به عنوان یک انحراف صرف و نامناسب، بلکه به این دلیل که هر پاسخ فلسفی به ایراد «اگر همسرت بود چه؟» به پورنوگرافی، لزوماً به چگونگی درک فرد از عشق و مشارکت بستگی دارد. آنچه در ادامه می‌آید یک حکایت خصوصی نیست، بلکه مجموعه‌ای از اصول کلی است که از طریق یک لنز شخصی نشان داده شده است، اما قرار است با یک واقعیت جهانی انسانی صحبت کند. همانطور که روشن خواهد شد، این دیدگاه محدود یا تجویزی نیست: جایی برای همه دیدگاه‌ها و حساسیت‌های عاطفی باقی می‌گذارد. دیدگاه من در مورد روابط مبتنی بر مالکیت نیست، بلکه مبتنی بر اعتماد و احترام متقابل است. من مالک بدن همسرم نیستم: *او* مالک آن است. اگر او چنین انتخابی می‌کرد، تصمیم خودش بود و نقش من صرفاً احترام گذاشتن به آن و درک احساسات او در مورد آن بود. عشق نه کنترل است و نه ترس از آزادی طرف مقابل. عشق اعتماد، همدستی و تمایل به دیدن کسی است که دوستش دارید و خودش را به روشی که برای او منطقی است، برآورده می‌کند. با این اوصاف، صراحت و صداقت در هر رابطه‌ای اساسی هستند. در حالی که من عشق را به عنوان مالکیت نمی‌بینم، آن را به عنوان یک مشارکت

مبتنی بر اعتماد متقابل می‌بینم. اگر همسرم بدون اطلاع من چنین تصمیمی گرفته باشد، این یک خیانت خواهد بود، نه به دلیل ماهیت خود انتخاب، بلکه به این دلیل که پایه اعتمادی را که رابطه ما را حفظ می‌کند، نقض می‌کند. شفافیت ضروری است: آزادی واقعی در یک زوج به معنای انجام هر کاری که یکی می‌خواهد بدون در نظر گرفتن دیگری نیست، بلکه به معنای انتخاب آشکار، با درک و احترام متقابل است.

در یک رابطه عاشقانه، رابطه جنسی (و به طور گسترده‌تر، صمیمیت و لمس فیزیکی) و عشق ممکن است در هم تنیده شوند، اما آنها یکسان نیستند. فرد می‌تواند بدن خود را بدون اینکه هرگز قلب خود را از دست بدهد، به اشتراک بگذارد. و می‌توان بدون اینکه هرگز به دنبال لمس کردن باشیم، کمال عشق را ارائه دهیم. همه ما افرادی را داریم که با عشقی درخشان و پایدار و کاملاً غیرجنسی، برایشان ارزش قائلیم. صمیمیت همیشه به لمس کردن مربوط نمی‌شود. گاهی اوقات، به حضور، وفاداری یا شناخته شدن مربوط می‌شود.

این ایده که زنی که پورنوگرافی می‌کند نمی‌تواند رابطه‌ای شاد و عاشقانه داشته باشد، یک تعصب است، نه یک واقعیت. چه این کار را به عنوان حرفه خود انتخاب کرده باشد، چه صرفاً یک بار در زندگی‌اش تصمیم گرفته باشد که این جنبه از خودش را کشف کند، چیزی را تغییر نمی‌دهد. پیوند عاشقانه با سابقه جنسی سنجیده نمی‌شود، بلکه با حضور، با عمق ارتباط بین دو روح سنجیده می‌شود. عشق از میل، حمایت و لطافت ساخته شده است، نه از گواهی‌های "پاکی". هر کسی که معتقد باشد زنی را نمی‌توان با همان شور و اشتیاق و فداکاری دوست داشت، صرفاً به این دلیل که تمایلات جنسی‌اش در پورنوگرافی به اشتراک گذاشته شده است، چه یک بار یا اغلب، چیزی در مورد عشق نفهمیده است.

یک زن می‌تواند حتی جسورانه‌ترین، خام‌ترین و تابوترین اشکال تمایلات جنسی خود، از جمله خیال‌پردازی‌های تسلیم، دیده شدن و در معرض دید قرار گرفتن را کشف کند و همچنان با لطافت، وفاداری و احترام در آغوش گرفته شود. چه یک بار بدنش را با دنیا به اشتراک گذاشته باشد و چه اغلب، هنوز می‌تواند الهام‌بخش کسی، تکیه‌گاه کسی، خانه‌ی کسی باشد. کسانی که خلاف این می‌گویند، عشق را با مالکیت و وقار را با انطباق اشتباه گرفته‌اند. عشق واقعی اشکال مختلفی دارد. یکی از آنها آزادی را در آغوش می‌گیرد، نه با ترس، بلکه با وقار.

برای آشکار کردن خود، حتی برای مدت کوتاهی، در دنیایی که مورد قضاوت قرار می‌گیرد، قدرت لازم است. برای پذیرفتن حقیقت خود، حتی زمانی که دیگران انگشت اتهام به سویت نشانه می‌گیرند. آن قدرت یک نقص اخلاقی نیست. نوعی شجاعت است. و آن شجاعت، آن صداقت درخشان، چیزی عمیقاً زیباست. سزاوار شرم نیست، بلکه شایسته تحسین است. سزاوار است که نه با سردی، بلکه با نوعی عشق که از تو نمی‌خواهد پنهان شوی، بلکه در کنارت در نور می‌ایستد و تو را در طوفان‌های زندگی نگه می‌دارد، با آن روبرو شوی.

تک‌همسری عاطفی و انحصار جنسی دو مفهومی هستند که اغلب به هم مرتبط هستند اما از هم متمایز باقی می‌مانند. یک فرد می‌تواند بدن خود را به اشتراک بگذارد در حالی که از نظر عاطفی منحصراً به شریک زندگی خود متعهد باقی می‌ماند. من نمی‌گویم که انحصار جنسی اشتباه است، برعکس، این یک انتخاب کاملاً مشروع و ارزشمند برای بسیاری از زوجها است. اما آنچه واقعاً مهم است، سازگاری بین شرکا در این مورد است. هر زوجی باید آزاد باشد تا قوانین خود را بر اساس ترجیحات، مرزها و درک متقابل خود، بدون فشارهای اجتماعی تعریف کند. برخی افراد وفاداری جنسی را ضروری می‌دانند، در حالی که برای برخی دیگر، آزادی فردی مهم‌تر است. نکته کلیدی این است که شرکا همسو باشند و هیچ‌کدام نظر خود را به دیگری تحمیل نکنند. اگر دو نفر متوجه شوند که در این زمینه نیازهای ناهماهنگی دارند، فقط به خودشان بستگی دارد که تصمیم بگیرند چگونه به این موضوع رسیدگی کنند. با این اوصاف، من همچنین می‌خواهم روشن کنم که موضع من از هیچ «انگیزه پنهانی» ناشی نمی‌شود. من هیچ علاقه‌ای به روابط خارج از ازدواج ندارم. اما این بدان معنا نیست که من به مالکیت اعتقاد

دارم، فقط به احترام به آزادی او، نه ادعای آن برای خودم. برای من، عشق به معنای خواستن خوشبختی طرف مقابل است. من هرگز نمی‌خواهم مانعی بین همسر و رضایتش از زندگی باشم. رابطه ما بر اساس همدستی و اعتماد متقابل بنا شده است، نه ناامنی، تحمیل یا کنترل. ما تک‌همسری را آزادانه انتخاب کردیم، زیرا نشان دهنده شخصیت ماست، اما این بدان معنا نیست که من حق دارم همسر را از انجام کاری که احساس می‌کرد برایش عمیقاً مهم است منع کنم، و همچنین این بدان معنا نیست که روابطی که از نظر جنسی انحصاری نیستند، از عمق، وفاداری یا صداقت کمتری برخوردارند. مهم این نیست که آیا یک زوج تک‌همسری جنسی را انتخاب می‌کنند یا خیر، بلکه این است که آیا پیوند آنها بر اساس احترام، رضایت و درک متقابل بنا شده است یا خیر. برخی از قلب‌ها حتی وقتی بدن‌ها سرگردان هستند، نزدیک می‌مانند. تک‌همسری جنسی تنها شکل ممکن عشق نیست. این تنها راه برای داشتن یک رابطه نیست. به طور خلاصه، هر انتخابی که آزادانه بین بزرگسالان انجام شود، شایسته احترام است. زیرا نکته دقیقاً همین است: هیچ کس حق ندارد به کسی بگوید راه "درست" عشق ورزیدن چیست.

8) استدلال «اما هیچ زنی هرگز نمی‌خواهد این کار را انجام دهد»

راه‌هایی برای احساس، باور یا تمایل وجود دارد که ممکن است هرگز آنها را به اشتراک نگذاریم، اما این باعث نمی‌شود که آنها کمتر واقعی یا کمتر شایسته احترام باشند. گاهی اوقات، مردم کارهایی انجام می‌دهند که اکثر دیگران نمی‌توانند درک کنند. رانندگان مسابقه نمونه بارزی هستند، بسیاری از آنها زندگی خود را صرف پرداخت مبالغ هنگفتی فقط برای مسابقه می‌کنند. در واقع، آنها برای به خطر انداختن جان خود هزینه می‌کنند. هیچ چیز به وضوح نشان نمی‌دهد که برخی افراد عمیقاً عاشق چیزی هستند که دیگران آن را دیوانگی محض می‌دانند.

داشتن تمایلات جنسی متعارف یا نداشتن هیچ تمایلی هیچ اشکالی ندارد. و همانطور که به این تجربیات احترام می‌گذاریم، باید به کسانی که تمایلاتشان اشکال مختلفی به خود می‌گیرد (مانند تمایل به دیده شدن، به اشتراک گذاشتن آشکار شهوت خود، همانطور که در نوع نمایش جنسی یافت می‌شود) نیز احترام بگذاریم و فروتنی لازم را برای اذعان به آنچه ممکن است به طور کامل درک نکنیم یا به اشتراک نگذاریم، پیدا کنیم. آنچه مهم است این نیست که آیا یک تمایل با هنجارهای اجتماعی مطابقت دارد یا خیر، بلکه این است که آیا با رضایت، آگاهی و احترام متقابل بررسی می‌شود یا خیر.

با توجه به این موضوع، بیا به لحظه‌ای مکث کنیم و در مورد معنای این استدلال خاص علیه پورنوگرافی تأمل کنیم، استدلالی که ادعا می‌کند زنانی با فانتزی‌های نمایشی توافقی بین بزرگسالان، چه خفیف و چه شدید، اصلاً وجود ندارند. این ادعا نه تنها اشتباه است: با توجه به تنوع روانی بشر، آنقدر افراطی است که کاملاً در قلمرو مضحکه قرار می‌گیرد. اما بدتر از همه، از بین تمام استدلال‌های علیه پورنوگرافی، این ادعا از نظر اخلاقی نفرت‌انگیزترین، زننده‌ترین و غیرانسانی‌ترین است. این به معنای محکوم کردن همه انتقادات از پورنوگرافی نیست: برخی نگرانی‌های مهمی را مطرح می‌کنند. چیزی که من به عنوان زننده اخلاقی رد می‌کنم، انکار این است که هر زنی می‌تواند آزادانه آن را بخواهد. این نه تنها اشتباه است، بلکه از نظر اخلاقی ظالمانه است. چه چیزی می‌تواند ظالمانه‌تر از این باشد که به کسی بگوییم شیوه وجودی‌اش آنقدر غیرقابل قبول است که باید از قلمرو امکان انسانی پاک شود؟ اینکه خواسته‌های آنها آنقدر نامشروع است که حتی نمی‌توان تصور کرد؟

این صرفاً کنترل نیست. این نوعی نابودی است: تلاشی برای حذف نه تنها آزادی، بلکه خود هویت.

به همین دلیل است که تحمل آزادی زنان در تئوری کافی نیست، ما باید در عمل از آن دفاع کنیم، حتی زمانی که اشکالی به خود می‌گیرد که انگ اجتماعی ایجاد می‌کند. اگر به حق زن برای تصمیم‌گیری در مورد خودش اعتقاد

دارید، پس حق ساخت پورن نیز باید محترم شمرده شود. گفتن غیر از این، فمینیسم نیست، بلکه زن‌ستیزی است. برخی ادعا می‌کنند که از زنان محافظت می‌کنند، اما فریاد خاموش کسانی را که مجبورند میل خود را زیر لایه‌هایی از ترس و سانسور دفن کنند، نمی‌شنوند، زنانی که در جوامعی زندگی می‌کنند که ابراز آزادانه تمایلات جنسی آنها مجازات می‌شود، حتی جرم محسوب می‌شود. از جمله، بله، از طریق سرکوب چیزهایی مانند پورنوگرافی. و این آزادی نیست، بلکه خفقان سرد آزادی است. این فریاد خاموش وجود دارد، اما توسط ریاکاری اخلاق‌گرایانه کسانی که ادعا می‌کنند از زنان محافظت می‌کنند، خفه می‌شود. ما دیده‌ایم که وقتی از «فضیلت» برای توجیه آزار و اذیت استفاده می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد. حتی مسیح توسط جمعیتی که فکر می‌کردند کار درست را انجام می‌دهند، مصلوب شد. تاریخ پر از تراژدی‌هایی است که به نام فضیلت انجام شده است.

... زنانی هستند که عاشق پورنوگرافی هستند، اما در مکان‌هایی متولد شده‌اند که حتی کوچکترین ابراز استقلال زنانه به شدت مجازات می‌شود. آنها نه به خاطر پورنوگرافی، بلکه به این دلیل رنج می‌برند که از پذیرش آن منع شده‌اند: توسط قانون یا در جای دیگر، صرفاً به دلیل انگ اجتماعی. اگر واقعاً به آزادی اعتقاد داریم، باید از حق زن برای نشان دادن یا پوشاندن آن دفاع کنیم. ابراز آشکار تمایلات جنسی خود، یا زندگی خصوصی آن، یا حتی اصلاً ابراز نکردن آن. آزادی به معنای انتخاب است، نه اجبار. انکار وجود این زنان به اندازه انکار رنج دیگران از نقض حریم خصوصی‌شان کورکورانه است. هر دو شکل رنج ناشی از انکار آزادی جنسی است، درست در جهت مخالف: یکی از قرار گرفتن ناخواسته در معرض دید (موضوعی که قبلاً در بخش 2 بررسی کرده‌ایم)، دیگری از سرکوب ابراز دلخواه. هر دو واقعیت سزاوار توجه کامل ما هستند.

از کسانی که می‌گویند پورنوگرافی باید برای محافظت از زنان ممنوع شود، می‌پرسم: آیا واقعاً معتقدید که همه زنان چیزهای یکسانی می‌خواهند؟ اینکه هیچ کس هرگز به دلیل محرومیت از حق زندگی با میل خود، در سکوت رنج نبرده است؟ آیا واقعاً فکر می‌کنید که در میان میلیاردها زندگی روی زمین، حتی یک زن هم شب‌ها بیدار نمی‌ماند و در آرزوی آزادی برای خودش بودن بدون ترس یا شرم نیست، شاید به این دلیل که خیال‌پردازی‌های واضح و خودنمایانه‌ای در سر می‌پروراند و آرزو دارد که به سبک خودش دیده، تحسین و خواسته شود؟ و بدتر از آن، او رنج می‌کشد، زیرا فکر می‌کند که از اساس نقص دارد. اینکه آرزوهایش منحرف، خیال‌پردازی‌هایش شرم‌آور، و خودش چیزی است که باید پنهان شود. اما هیچ مشکلی با او وجود ندارد. و او سزاوار همان کرامت و آزادی است که هر کس دیگری دارد. شاید او رویای این را دارد که به دنیا بگوید: «این من هستم. من وجود دارم. من اینگونه هستم. و شرمنده نیستم.» (همین کلمات را می‌تواند یک مؤمن یا یک ملحد که جرات می‌کند ایمان خود را در یک محیط خصمانه ابراز کند، بگوید.) و با این حال او رنج می‌کشد، *دقیقاً* به این دلیل که کسی، در جایی، برای انکار آن آزادی مبارزه می‌کند.

نتیجه‌گیری

این پاسخ نباید به عنوان دفاع غیرانتقادی از پورنوگرافی تفسیر شود، که مطمئناً می‌تواند در برخی زمینه‌ها مضر باشد، بلکه باید به عنوان استدلالی قوی علیه ممنوعیت آن به عنوان نقض آزادی فردی تلقی شود. من انکار نمی‌کنم که ممکن است مسائلی مربوط به پورنوگرافی وجود داشته باشد، به عنوان مثال در مورد تأثیر بالقوه آن بر افراد آسیب‌پذیر از نظر روانی. اما تشخیص احتمال آسیب، ممنوعیت را توجیه نمی‌کند. مانند بسیاری از ابزارهای دیگر، پورنوگرافی نه ذاتاً خوب است و نه ذاتاً بد؛ ارزش آن به نحوه استفاده و توسط چه کسی بستگی دارد. از این نظر، پورنوگرافی هیچ تفاوتی با چیزهای بی‌شمار دیگری ندارد که ممکن است در صورت استفاده مسئولانه مفید باشند، اما در صورت سوءاستفاده مضر باشند.

در نهایت، مسئله اصلی خود پورنوگرافی نیست، بلکه این سوال عمیق‌تر است که آیا یک جامعه دموکراتیک باید محدودیت‌های اخلاقی را بر اعمال توافقی که حقوق دیگران را نقض نمی‌کند، اعمال کند یا خیر. آزادی جنسی واقعی به معنای محافظت از حق ابراز تمایل و حق عقب‌نشینی از آن است. این به معنای دفاع از جسورانه و آرام به طور یکسان است. این اصل فراتر از صرفاً تمایلات جنسی است: آزمون یک جامعه آزاد این نیست که چقدر از آنچه تحسین می‌کنیم محافظت می‌کند، بلکه این است که چقدر منصفانه با آنچه دوست نداریم رفتار می‌کند.

آزادی پایه و اساس هر زندگی شرافتمندانه‌ای است. به قول چارلی چاپلین (سخنرانی با بشر)، «نباید خود را در اختیار کسانی قرار دهیم که به ما می‌گویند چه کار کنیم، چه فکر کنیم و چه احساس کنیم!» به همین دلیل است که این فقط بحثی در مورد تصاویر و صفحه نمایش نیست. این بحثی در مورد کرامت انسانی، خودمختاری و شجاعت اخلاقی برای اجازه دادن به دیگران برای متفاوت بودن است. و در پرتو این، پاسخ روشن می‌شود.

اگر آزادی جنسی توافقی را ممنوع کنید، نه تنها گروهی از افراد را سرکوب می‌کنید، بلکه به پایه‌های دموکراسی مدرن خیانت می‌کنید. ایده‌هایی که در این متن از آنها دفاع شده، ریشه در عصر روشنگری اروپا دارند، در این باور که آزادی فردی حق طبیعی برای زیستن کامل و با احترام به دیگران است. اما در آن سوی اقیانوس، در نیمه دوم قرن هجدهم، کشوری شجاعت آن را داشت که آزادی و جستجوی خوشبختی را در قانون بگنجاند. و ما مدیون این حرکت شجاعانه (اما عمیقاً ناقص) هستیم. علاوه بر این، اگر هنوز کشورهایی وجود دارند که در آنها فردی می‌تواند متنی مانند این بنویسد و دیگران بتوانند آن را بخوانند، به لطف خون، شجاعت و فداکاری کسانی است که معتقد بودند آزادی، حتی برای یک صدا، ارزش دفاع دارد. در دوران تاریک‌تر، آنها تصمیم گرفتند همه چیز را به خطر بیندازند تا ما آزاد باشیم. آنها همیشه با محتوای گفتار موافق نبودند. اما آنها به حق بیان آن اعتقاد داشتند.

آزادی امتیازی برای عرف نیست. این حق مادرزادی هر انسانی است.

آزادی کواسو آل مونته، تابستان ۲۰۲۵

یادداشت نویسنده

می‌خواهم از همسر تشکر کنم که اغلب با او، بین پیاده‌روی در کوهستان یا در کنار دریاچه، پیتزا یا شام چینی، لذت گفتگو در مورد این (و بسیاری دیگر!) سوالات فلسفی را داشته‌ام. آن لحظات نیز بخشی از این متن هستند. این مکالمات از جمله چیزهایی هستند که در زندگی‌ام بیش از همه گرمی می‌دارم، حتی بیشتر از عشق عمیق به فیزیک و ریاضیات. حضور او، مهربانی او و شیوه متفکرانه‌اش برای دیدن جهان، واقعی‌ترین منابع شادی من هستند.